

بِسْمِ اللَّهِ

مقامات عرفانی

نماز در قرآن

سیدرضا هاشمی نجف آبادی

sg

شناسنامه

فهرست

عنوان	صفحه
دیباچه	7
اول : مقام احسان	15
دوم : مقام اخبات	21
سوم : مقام اطمینان	27
چهارم : مقام اعتصام	33
پنجم : مقام انابه	39
ششم : مقام اخلاص	47
هفتم : مقام توکل	55
هشتم : مقام تقوا	63
نهم : مقام خشوع	71
دهم : مقام خشیت	75
یازدهم : مقام ذکر	81
دوازدهم : مقام سکونت	91
سیزدهم : مقام صبر	97
چهاردهم : مقام صدق	105
پانزدهم : مقام طهارت	111
شانزدهم : مقام عبودیت	117
هفدهم : مقام قنوت	129
هیجدهم : مقام ولایت	135
نوزدهم : مقام یقین	143
بیستم : مقام یقظه (مقام محمود)	151

مقدمه

نماز در سراپرده گفتگو با او مقام خاص است، هر چند که اوقات آن بار عام الهی است برای همه بندگان. برای ورود به سراپرده حق باید از مقام تکبیر تا مقام تهلیل را پیمود. توحید او به نوای نبوت و صلاهی ولایت نمازگزار را به وادی فلاح می‌کشاند تا با خیرالعمل عظمت و کبریایی حق را حمد گزارد. هر کسی را از نماز بهره‌ای است به اندازه معرفت و رهیابی او به مقامی از مقامات نماز. اما دخول به مقامی و صعود به مرتبه‌ای مستلزم رهسپاری است ولی:

دیدن روی ترا دیده جان بین باید

وین کجا مرتبه چشم جهان بین من است

باید دیده و جان را شست تا بهتر دید و بهتر درك کرد.

چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکی است

نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود

و هیچ آبی برای شستشو برتر از آب معرفت نیست. چه بهتر که خود را در جویبار جاری معرفت نماز شستشوی دگر دهیم.

مقامات عرفانی نماز در قرآن

به بهانه دیباچه:

چرا نماز؟

مگر، خداوند تبارک و تعالی، یکی از مقدس ترین دستاوردهای حکومت صالحان را نماز ندانسته و بر آن بشارت نفرموده؟

مگر نه این است که تمام پیامبران و پیشوایان ادیان و مذاهب آسمانی به نماز مأمور شده بودند؟

مگر نه این است که مهم ترین نقطه اشتراک میان همه ادیان آسمانی نماز است؟

مگر این فریضه مقدس، بر آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد علیهم السلام و پیروانشان فرمان نبود؟

مگر خانه خدا «کعبه معظمه» به عنوان نخستین قبله، برای نمازگزاران و مؤمنین تاریخ، وضع نگردیده؟

مگر نماز ما به الامتیاز مؤمن و کافر نیست؟

مگر کرویبيان و فرشتگان و جنیان به آن مأمور نیستند؟

مگر نماز، هماهنگی با جهان آفرینش نیست؟

مگر انقلاب اسلامی مان، با نماز و مسجد آغاز نگردید؟

مگر جبهه حق در جنگ علیه باطل، با نماز رونق نیافت؟

مگر عناصر ضد انقلاب را با نماز و تکبیرمان، محو نکردیم؟

مگر امام راحل قدس سره، در پی هر نماز، فریاد انقلاب سر نداد؟

و مگر او، به دنبال هر نماز در نوفل لوشاتو، انقلاب را رهبری نکرد؟

و مگر هم او، آخرین نماز را با تن نحیف، در حصار قیود اتاق عمل، ایستاده خواند؟

و مگر رهبری معظم انقلاب - که خدایش نگهدار باد - با اتکال به خدا و اتکاء به نماز فریادهای دشمن شکن سر

نمی دهد؟

و مگر نوباوگان و فرزندانمان، صفوف نماز جماعت را به منزله صفوف مقدم جبهه نمی دانند و به یاد روزی که

هم قطارانشان به نماز عشق در جبهه می ایستادند، سر از پا نشناخته، به مساجد رو نمی کنند؟

و مگر ملتمان که دوران امتحانات الهی را می گذرانند، با کارنامه نماز، از کوران آزمایش ها به در نمی آید؟

و مگر صدای اذان همسایگانمان، گوش دلمان را نمی نوازد؟

و مگر صدای تکبیر نمازمان، فرش را تا عرش به زیر پایمان نمی گستراند؟

و خلاصه، مگر قداست، لطافت و ابّهت نماز نیست که عواطف انسانی ما را در گردونه ارتباطات سازنده عاطفی

قرار می دهد و جامعه نمازگزاران را از نشاط و شوق، امید و بزرگواری لبریز می سازد؟

پس بیابیم شهرمان را به مسجد و مساجدمان را به محل عارفانه نماز بدل کنیم و جامعه ای نمونه، بدان گونه که

مرضی خدا و رسول است، بسازیم.

رسیده ساعت فیض حضور و وقت نماز

بیار جام تدلی به گاه راز و نیاز

بده می ناب از سبیل کوثر دوست

که ناگه از سر زلف نگار گره شد باز
فراز مسند عشق است لحظه‌های نماز
که پرده از رخ دلیر شود به ناگه باز
رساند از طرف مصر دلیرم نسیم وصال
شمیم پیرهن آن عزیز بنده‌نواز
تبارک الله از آن چشم و خط و خال و نگاه
از آن قیامت قامت، از آن کرشمه و ناز
منم غریب دیار و تویی غریب نواز
دمی به حال غریب دیار خود پرداز (1)

خداوند در آیه 56 سوره نور، اقامه نماز، پرداخت زکات و اطاعت از رهبری الهی را، بازیاب استخلاف و قدرت‌یابی بندگان مؤمن عنوان کرده و آن را تأمین کننده رحمت الهی بیان نموده است. در آیه 41 سوره حج نیز، اقامه نماز، پرداخت زکات و امر به معروف و نهی از منکر را از آثار مهم و برکت‌خیز قدرت و تمکن و فرمانروایی مؤمنین دانسته و آن را منشأ عاقبت به خیری و نیک فرجامی قلمداد کرده است. بنابراین، حکومت صالحان را همین سزاوار است که به اقامه نماز و پرداخت زکات دعوت کرده، همگان را به تعهد و تقید به آن فرا بخواند تا هم مشمول رحمت الهی گردند و هم سرانجام به قرب حق و رضوان الهی نائل شوند. یعنی هم دنیایشان تأمین گردد و هم آخرتشان.

نکته مهم و لازم دیگری که در همین جا باید به آن بپردازیم این است که در کتاب عزیز خدا، قرآن کریم، 87 آیه درباره نماز نازل گردیده که در آن ها کلمه صلوة و اشتقاقات آن ذکر شده است، به استثنای آیاتی که کلمات ذکر، رکوع، سجده و قرآن و تسبیح آمده که در بعضی موارد به معنای نماز می‌باشد و تعداد آن ها نیز زیاد است.

آیات نماز بعضی در مکه و برخی دیگر در مدینه نازل شده است و با مراجعه به این آیات، مطالب بس عزیز و مهم به دست می‌آید که به بعضی از آن ها در سلسله مقامات آتیه اشاره خواهد شد. ان شاء الله

اما آنچه فعلاً در این جا یادآوری می‌کنیم این است که بیشترین آیات مربوط به نماز پس از هجرت پیامبر(ص) در مدینه نازل شد. گرچه بعضی از آیات مذکور در سال‌های قبل از هجرت - از سال دوم تا دوازدهم بعثت - به طور پراکنده وارد شده است، اکثر آیات مربوط به نماز در سوره‌های بقره، آل عمران، نساء، انعام و اعراف آمده که مربوط به بعد از هجرت می‌باشد. یعنی یازده آیه سوره بقره در سال‌های پنجم، هشتم و نهم هجری، یک آیه سوره آل عمران بین سال‌های دوم و سوم هجری، شش آیه سوره نساء در سال‌های ششم، هشتم و نهم هجری، دو آیه سوره انعام در سال ششم هجری و شش آیه سوره مائده بین سال‌های هفتم، نهم، دهم و یازدهم هجری نازل شده اند و بدین ترتیب نزول آیات مربوط به نماز به طور میانگین بین سال‌های هشتم، نهم و دهم بعد از هجرت صورت گرفته است.

بنابراین بیشترین تذکر مربوط به اقامه نماز، در سال‌های هشتم و نهم هجری می‌باشد، همان گونه که بیشترین آیات مربوط به دیگر احکام نیز در همین سال‌ها نازل شده است. در سال‌های اول بعثت، نماز یک رکعتی و یا دو رکعتی بوده، ولی در سال‌هایی که ذکر شد نمازهای یومیه به ترتیبی که موجود است تأیید گردید.

در سال‌های نهم و دهم هجرت یعنی حدود 20 و 21 سال بعد از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله احکام و از جمله سفارش‌های مؤکد مربوط به نماز نازل گردیده است. می‌دانیم که همه جنگ‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه رخ داد و بسیاری از اماکن تخریب شد، عده‌ای به شهادت رسیدند، گروهی اسیر شدند و فشار اقتصادی و روانی در جامعه گسترش یافت. یعنی ضمن این که انقلاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله تثبیت شده بود ولی مشکلات روحی و اقتصادی کم و بیش خود را می‌نمایاند و در همان شرایط سفارش به نماز مورد تأکید قرار گرفت و امروز که همان کیفیت تکرار می‌شود، سفارش به نماز مورد تأکید است.

مطلب مهم قرآنی دیگر این است که از سیاق آیات قرآنی مربوط به نماز چنین استفاده می‌شود که مسائل نماز به سه شکل مطرح شده است:

یک دسته آیاتی است که به ظواهر موضوعات و مسائل مربوط به نماز اشاره دارد. مثلاً به اقسام طهارت، وضو، غسل و تیمم، یا نماز مسافر، نماز خوف، نماز جنگ و نماز مستحب و یا اوقات نمازهای پنجگانه، نماز انفرادی، نماز جماعت و اذان، که می‌توانید در این باره به آیات: بقره/43، نساء/102 و 103، مائده/6 و 58 و 91، توبه/99، هود/114، اسراء/78، آل عمران/39 و مائده/58 مراجعه کنید.

دسته دیگر از آیات مربوط به نماز، آیاتی است که در مورد ارتباط متقابل نماز و مسائل اقتصادی، نماز و اخلاقیات، نماز و جهاد، نماز و علم، نماز و بعضی مسائل دیگر می‌باشد که در نشریات دیگر به آن ها پرداخته‌ایم.

دسته سوم از آیات نماز، آن هایی است که به تأثیر نماز در تقویت ملکات فاضله انسانی و ساختار روحی آدمی پرداخته است، همان تأثیراتی که نمازگزار را در رسیدن به مقامات بلند عرفانی و سیر و سلوک الی الله، کمک می‌کند. از جمله مقامات و منازل عرفانی مذکور در آیات مربوط به نماز، عبارت‌اند از: (2) احسان، اخبات، اخلاص، اطمینان، انابه، تقوا، تزکیه، تفضل، توکل، رضایت، صبر، طمأنینه، طهارت، عبودیت، قنوت، کرامت، وجل، ولایت، هدایت، یقظه و ... ، که ان شاء الله در ادامه این بحث، در حد توانمان به توضیح آن ها خواهیم پرداخت. البته کتاب هایی که به تفسیر عرفانی نماز پرداخته‌اند کم نیستند و می‌توان از کتاب معروف سرالصلوة حضرت امام (ره) یا کتاب مرحوم آیت‌الله‌شاه‌آبادی که سرآمد دیگر کتب مربوط هستند، یاد کرد ولی آنچه ما می‌خواهیم مطرح کنیم، مقاماتی است که صریحاً در آیات مربوط به نماز ذکر شده است و لا غیر. قابل توجه این است که عمده مطلب مشترك میان هر سه دسته از آیات ذکر شده، بیان محورها و اساس تشویق و تحریض به نماز است.

و به تعبیر دیگر این آیات از رهگذر پنج موضوع مؤمنین را به اقامه نماز ترغیب می‌نمایند:

- ۱- باور ساختن ایمان به غیب (3)
 - ۲- تقویت احساس بندگی نسبت به خداوند (4)
 - ۳- توجه هر چه بیشتر به وحدانیت حق تعالی (5)
 - ۴- وعده و مژده دادن به جنات مکرمون، جنه‌الوراثه و جنات عدن و خلاصه بهره‌های اخروی که در اکثر آیات مربوط ذکر شده است.
 - ۵- وعید و ترساندن از عقاب و درکات عذاب الهی، مانند: سقر، سعیر، ویل، غی و جهنم (6).
- به بیان دیگر، نتایج دنیوی و اخروی به عنوان انگیزه ای کارساز برای نمازگزاران به شمار می‌آید. در این سلسله نوشتار، به بعضی از مقامات عرفانی نماز که در آیات قرآنی مذکور است، می‌پردازیم و تنها آیاتی مورد نظر ماست که نماز و یکی از مقامات در آن آمده است. البته این تمنا و آرزو برتر از فکر ناتوان و بیش از بضاعت مزجاء ماست، ولی امیدواریم با عنایات الهی و یاری انفاس پاک بزرگواران، اشاره‌ای داشته باشیم.

اول

مقام احسان (7)

قوله تعالی:

« وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَى النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ » (8)

یعنی؛ به پای دار نماز را در دو سوی روز و پاسی از شب، چرا که حسنات، پلیدی‌ها و بدی‌ها را می‌زداید، این یادی است مر یادآورندگان را، و خویشان‌دار و بردبار باش که خداوند، پاداش محسنین و نیکوکاران را ضایع نخواهد ساخت.

و هم چنین در آیات اولیه سوره لقمان آمده است که محسنین و نیکوکاران کسانی هستند که نماز را به پا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و به قیامت یقین دارند و هم اینان مشمول هدایت ربوبی بوده، رستگارند.

خداوند متعال در این دو آیه کریمه، اقامه نماز را منشاء نیل به مقام احسان بیان فرموده است.

« احسان » در لغت، به معنای انجام کار خوب به شکل نیکو می‌باشد. یعنی احسان دارای دو جنبه نیک است؛ یکی نفس عمل، دوم اجرای عمل. کار خوب را با ابزار بد انجام دادن و یا کار بد را با ابزار خوب انجام دادن، هیچ یک مشمول احسان نخواهد بود. از این جهت در آیات قرآنی، «صبر»، «جهاد»، «معیشت حلال»، «ثروت حلال»، «خدمت به والدین» و «هم چنین» نماز، «کظم غیظ» و «عفو و گذشت» که همه فی نفسه نیک و خوب هستند،

وقتی به شکل خوب انجام گیرند، مشمول احسان دانسته شده اند. در این مورد می‌توانید به آیات 80 و 12 نحل، 134 آل عمران، 22 یوسف، 90 یوسف، 69 عنکبوت، 44 مرسلات، 112 و 83 بقره مراجعه کنید.

« احسان» در منازل السائرین، پنجاه و یکمین منزل سیر و سلوک است و در بیان خواجه عبدالله انصاری در کتاب صد میدان، پنجاه و چهارمین است. در کتاب صد میدان، خواجه عبدالله انصاری می‌گوید:

« از میدان «مراقبت»، میدان «احسان» زاید. احسان آن است که پیغمبر خاتم سید ولد آدم صلی الله علیه و آله و سلم، روح القدس را علیه‌السلام پرسید. او در جواب گفت: «وَأَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ»؛ خدای را آن چنان پرستش کنی که وی را می‌بینی و بدانی که او تو را می‌بیند.

در این میدان مردم سه دسته‌اند: یکی غرقه گشته در دریای توحید و از زندگانی نومید، یعنی همه جا با خدا بودن و نسبت به خود و زندگی خود نیندیشیدن. دومی واله گشته در هیبت و سرگردانی در غیبت، همانند پر کاهی در گردونه عظیم خلقت. سوم غرقه گشته در وجد، و به مقام حضور، بلکه به شهود حق نائل گشتن و به قول عرفا به نورانیت اشراق منور گردیدن.

و به عبارتی دیگر، هوای نفس در عزم گم شود و اسباب در جمع گم شود و تفرق در وحدت گم شود و خلاصه هواهای نفسانی از رهگذر تصمیم به کمالات، مورد توجه نباشد و چون همه چیز را در ید قدرت خدا می‌داند همه اسباب را نفی کند که آیه قرآنی «مَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ» به آن متوجه است و چون به وحدت در هستی رسیده است، هیچ چیزی را متفرق نپندارد.

که در این صورت از تن سمع پیدا و بس، و از زبان ذکر پیدا و بس و از دل درد پیدا و بس، به دل دیده و پندارد که به عیان دیده، از تلاشی انسانیت و خمود هوا و عنای علائق رها شده. و این است احسان و آثار آن.»

توضیحی که خواجه در منازل السائرین بیان کرده، برگرفته از معنای لغوی و اصطلاحات قرآنی است که در يك كلام خلاصه شده است و آن عبارت است از: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ»؛ یعنی خدا را عبادت کنی، بدان گونه که او را می‌بینی.

عبادت خدا يك عمل صد در صد مطلوب و نیکوست و برای آن که این عمل در حد کامل نیکویی انجام گیرد، باید ذهن و فکر از غیر او خالی گردد و قصد و نیت نماز، از ریا و عجب مهذب شود و انسان در حالتی قرار گیرد که خود و حالش را از دیگران پنهان سازد، در خود روحانیت و طمانینه ایجاد کند، قلق و اضطراب و وحشت‌های کاذب و تفرق ذهن را از خود دور سازد و در دل سرور و فرح لقای خداوندی بیابد تا سرانجام به وقت برسد؛ وقت مشاهده و حضور، (وقت به تعبیر عرفا، عبارت است از خروج از غیب به شهود و تجلی جلوات خاصه) و خلاصه چنین کیفیت والای روحی، به مقام احسان تعبیر می‌شود. و وقتی انسان نمازگزار، در چنین وضعی قرار گیرد مشمول «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ» خواهد بود. شیخ عبدالرزاق کاشی در رساله «اصطلاحات فی صحائف» نیز همین مطلب را یاد می‌کند:

«الْإِحْسَانُ هُوَ التَّحَقُّقُ بِالْعِبُودِيَّةِ عَلَى مُشَاهَدَةِ حَضْرَةِ الرَّبُّوبِيَّةِ بِثَوْرِ الْبَصِيرَةِ»؛ یعنی احسان عبارت است از این که به کمک نورانیت بصیرت، دیدار کامل حضور ربوبی به منظور تحقق عبودیت، صورت گیرد.

روایت معروفی در میزان الحکمه نقل شده است. در این روایت از پیغمبر درباره احسان سؤال شد و حضرتش فرمود:

«أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»؛ یعنی احسان آن است که عبادت کنی خدا را بدان گونه که او را می‌بینی، که اگر نبینی قطعاً توجه داشته باشی که او تو را می‌بیند.

فراز اول این بیان، احسان به معنای اتم و اکمل می‌باشد و فراز دوم ناظر به احسان در مرتبه نازل‌تر است؛ یعنی دیدار تو او را یا دیدار او تو را و همین بیان رسول (ص) خداست که سرمایه سخن عرفا و مایه بینش عرفان اسلامی در موضع احسان است.

در پایان این مقام، اشاره به چند نکته ضروری است:

نکته اول این که بر طبق آیه دوم از سوره مَلِك، خداوند فلسفه و علت عمر انسان و محدوده مرگ و زندگی او را، احسن عمل معرفی کرده و فرموده است:

«لِيُبْلِغَكُمْ أَبْغَمَ أَحْسَنُ عَمَلًا»، نه، أَكْثَرُ عَمَلًا

از این آیه چنین استنباط می‌شود که چون نماز، بهترین عمل است، پس فلسفه عمر انسان، اقامه نماز، یعنی احسان عبادی است. و این نتیجه‌ای است که از شکل منطقی حاصل می‌شود، یعنی خداوند مرگ و زندگی را برای احسن عمل آفریده است و نماز، احسن عمل است، پس خدا مرگ و زندگی را برای نماز آفریده است و به عبارت دیگر، فلسفه عمر، عبادات است و بالاترین و بهترین عبادت، نماز است.

نکته دوم: گروه هایی که در قرآن محبوب درگاه الهی ذکر شده‌اند، مانند «توَّابین»، «مطهِّرين»، «مُطهِّرين»، «مُتَّقین»، «صابرين»، «متوکلین»، «مقسطین» و «مقاتلین» هستند. که در مورد «محسنین» 5 بار محبوبیتشان تکرار شده است. به آیات 195 سوره بقره و 134 و 148 آل عمران، و 13 و 93 مائده مراجعه فرمایید. یعنی مقام احسان به مراتب بالاتر از تقوا، طهارت و توکل است. ناگفته پیداست که رابطه مستقیمی میان طهارت، تقوا، صبر، توکل، قسط و قتال با نماز وجود دارد. یعنی همه شایستگی‌های انسانی که محبوب خداوند، با نماز و در نماز خود را نشان می‌دهند.

نکته سوم: به مناسبت احسان و ارزشیابی حُسن، یادآوری می‌شود که حسن و قبح، عقلی و ذاتی است و ملاک تشخیص خوب و بد و زشت و زیبا، فرآیند ذاتی موضوعات و سلامت فطرت و خردمندی است، نه آن که ملاک تشخیص شرعی باشد. پس تشخیص خوبی و بدی دارای مایه عقلانی و فطری است و انجام عمل زشت از خدا، از نظر عقلی محال است. (9)

نکته چهارم: با استفاده از آیه فوق‌الذکر و بعضی از آیات دیگر، مایه‌های اصلی رسیدن به مقام احسان، در چند چیز است، اول نماز و دوم صبر.

نیل به مقام احسان فقط از طریق عنایت الهی حاصل می‌شود و بس که در دعای ماه رجب می‌گوییم:

لا صُنْعَ لِي وَ لا لِعِیْرِی فی احسانِ اِلَّا بِكَ؛ مَنْ وَ غیر من جز به وسیله تو دستی در احسان نداریم.

نکته پنجم: رسیدن به مقامات عرفانی و از جمله احسان، منحصر به مردان نیست، بلکه برای زنان نیز میسر است که فرمود: «فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا» (10)

دوم

مقام اخبات

قوله تعالی:

«وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ، الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَ الْمُقِمِي الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (11)

و مژده و بشارت بده به مخبتین، هم آنان که چون یاد خدا می‌شود، دل هایشان می‌لرزد و بر هر چه به ایشان می‌رسد، صابر و شکیبایند، همان‌ها که نمازگزارند و از آنچه به آن‌ها داده‌ایم، انفاق می‌کنند.

«حَبِيتٌ» در لغت به معنی زمین بلندی است که دارای شیب مطمئنی باشد، و اخبات یعنی رفتن به سرازیری قابل اطمینان و عمیق.

بنابراین در حیثیت لغوی، دو مطلب مطرح است:

یکی «اطمینان» و دیگری «شیب عمیق»، یعنی با اطمینان خاطر به عمق سراسیمی رفتن، اخبات است.

پس وقتی انسان مؤمن، کمال آرامش روحی خود را به هر چه کوچک‌تر شدن در برابر خدا بداند و به نهایت کوچکی و ذلت در پیشگاه احدیت برسد، از آن به مقام اخبات تعبیر می‌شود که در آن جا کوچکی و ذلت همراه با اطمینان قلب است.

مقام اخبات، مقامی است که مؤمن به سکونت خاطر و سکینه روحی (در مورد سکینه روحی به بخش 12 مراجعه کنید) نائل می‌شود، نه از غیر خدا می‌ترسد و نه از خطری می‌هراسد، عبودیت و فروتنی در برابر حق تعالی را بر هر چه عزتمندی ظاهری است، ترجیح می‌دهد.

اخبات پنجمین باب و پانزدهمین مقام و منزل در سیر آدمی است. در کتاب صد میدان، خواجه عبدالله انصاری، اخبات را میدان سی و نهم دانسته، چنین می‌گوید:

از میدان تنذال، میدان اخبات زاید و قوله تعالی «وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ» اشاره به آن است. اخبات نرم خوبی است، و تنگ دلی و ترس کاری مردی است که حقیقت اخلاص چشیده و عذر خلاق دیده و از خویشتر رسته. نشان چشیدن اخلاص، سه چیز است:

از تیمار رزق و از کوشیدن و از ساختن جهان برآسودن و در مداومت خدمت و استغراق اوقات و تصفیه انفاس آویختن و جهان و جهانیان و آدمیان و جز ایشان را، از ادای دین خویش آزاد داشتن، که این سیره ابدال می‌باشد. (12)

وقتی مؤمن از حضيض ذلت و بی‌ارزشی لجن بودن به سوی خدا بالا برود (همان گونه که آدم از حضيض ذلت خاك و گل و لجن بودن بانفخه الهی به مقام دریافت علوم نائل و در پی «فَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» اخبات برایش حاصل گردید) و وقتی آدمی به نقطه اوج برسد، سکون روحی پیدا می‌کند، که به آن اخبات می‌گویند. از این جهت،

خواجه در منازل السائرین می‌گوید:

«الْأَخْبَاتُ هُوَ السُّكُونُ إِلَى مَنْ يُجَدَّبُ إِلَيْهِ بِقُوَّةِ الشَّقْوِ»

پس در اخبات، سکونت و آرامش روحی وجود دارد که پس از جذب شدن به محبوب، ایجاد می‌شود.

و این که قرآن فرمود:

«وَ اخْبِتُوا إِلَى رَبِّهِمْ، به معنای آن است که سَكِنُوا إِلَى رَبِّهِمْ؛ یعنی در ظلّ لطف خدا، آسوده‌اند، که همان معنای

فوق الذکر، یعنی رسیدن به نقطه اطمینان و سکینه روحی است.

از توضیحی که داده شد به خوبی روشن می‌شود که اخبات اولین مقام طمأنینه و سکونت روحی است که لازم است نمازگزار در ابتداء، تحت تأثیر نورانیت الهی، تمایلات خود را سرکوب سازد (چون وجود تمایلات، نشانه تعلقات نفسانی است) و با کمال قدرت، رضایت الهی را اراده کند و با حق مانوس باشد، تا آن جا که نه از مدح و تعریف خرسند شود و نه از نكوهش، ملامت و مذمت متأثر باشد. در آن صورت به مقام والای اخبات نائل می‌شود، مقامی که از خود كوچك بینی شروع و به خود نادیده گرفتن و سرانجام به طمأنینه و سکونت روحی می‌رسد و خلاصه اخبات آرامش پس از طوفان تكثر و تفرق، و ندیدن خویشتر است که دیگر خودی باقی نیست، بلکه مقام توحیدی را حاصل می‌سازد.

که خداوند در قرآن فرمود:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ اخْبِتُوا إِلَى رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ» (13)

یعنی آنان که ایمان آورده، عمل صالح انجام داده، خودی نمی‌بینند و به سوی پروردگارشان با فروتنی و ذلت رهسپارند، از بهشتیان هستند.

و خلاصه، اخبات نخستین مرحله طمأنینه است که آدمی را به سوی مأمّن و آسایشگاه روحی پیش می‌برد.

رسیدن به چنین مقامی را شرایطی است، از جمله این که باید نورانیت حقیقت بر تمایلات نفسانی غلبه کند، امیال حیوانی سرکوب گردد، قلب انسان به سمت حقائق اراده یابد و پذیرش حق و شدت اشتیاق به آن، مانع سرنگونی انسان به حفره‌ها و دره‌های هولناک و عمیق نفسانی شود، هیچ چیزی اراده انسان را خلل‌پذیر نسازد و هر لحظه اراده آدمی در این راه تقویت گردد، نه از چیزی بترسد و نه از قدرتی بهراسد و خلاصه از خلق و ما خلق چشم ببوشد، که در این صورت به مقام اخبات رسیده است و از آثار اخبات این است که:

۱- با یاد خدا حالت لرزش دل پیدا می‌کند.

۲- خویشتر دار و شکیباست، نه از آینده می‌ترسد و نه برگزشته محزون است، نه قدرت او را می‌لرزاند و نه معصیت او را می‌لغزاند.

۳- به اقامه نماز همت دارد و حیثیت نماز را در شؤون فردی و اجتماعی محکم می‌سازد.

۴- در راه خدا انفاق می‌کند و از آنچه بهترین است بدون منت و آزار می‌بخشد.

چنین کسی به مقام اخبات نائل گردیده است و از ادامه ذکر و نماز نه تنها خسته نمی‌شود، بلکه لذت هم می‌برد.

حرام دارم با دیگران سخن گفتن

که تا حدیث تو گویم سخن دراز کنم (14)

چگونه ممکن است کسی به این مقام رسیده باشد، و در او حزن و خوف، درد و الم و خستگی و کسالت از عبادت باشد؟

مقام اطمینان

قوله تعالی:

« وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ، أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ » (15)

یعنی، خداوند هر کسی را که انابه کند هدایت می‌کند، هم‌آنان که از رهگذر ایمان و ذکر خدا به مقام اطمینان دل رسیده‌اند. آری، دل آرام گیرد به یاد خدا. در این آیه اطمینان قلبی در ارتباط با ذکر بیان شده و می‌دانیم که فرد اعلاّی ذکر، همانا نماز است.

البته ذکر دارای معنایی عام است که شامل انواع مختلف می‌شود: ذکر جلی، خفی، لسانی، قلبی، روحی، سرّی، علمی و عملی و دیگر انواع ذکر، ولی با توجه به بعضی از آیات کریمه قرآن، از جمله آیه 114 سوره هود، آیه 103 سوره نساء و آیه 37 سوره نور، فرد اعلاّی ذکر، نماز است. نماز قوی‌ترین ذکر است، به طوری که خداوند در سوره طه، آیه 14 فرموده است: « وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي » (16)

بنابراین مراد از یاد خدا، به معنای خاص و تامّ کلمه، نماز است که آرامش و اطمینان قلبی را تأمین می‌کند. مقام اطمینان، مقام سکونت و آرامش، توأم با امنیت و مؤانست می‌باشد. به عبارت دیگر، در میدان احسان که قبلاً توضیح داده شد، مقام مشاهده، ملحوظ است و از مقام مشاهده، یقین به دست می‌آید و از یقین، امنیت علمی حاصل می‌گردد، و آدمی از امنیت علمی به سکونت روحی می‌رسد و وقتی که سکونت به عنوان يك صفت ماندگار و ثابت در آید و به مرحله باورهای قطعی بی‌دغدغه و امنیت کامل برسد، مقام والای اطمینان حاصل می‌شود. بنابراین، اطمینان عبارت از سکونت روحی است که با امنیت مطلق، توأم گردد و از هر خطر، اثر، اضطراب و قلق، فارغ و رها باشد.

در آیات کریمه قرآن، مراحل اطمینان در سه مرحله آمده است:

یکی اطمینان عقلی و فکری، که آدمی به کمک هدایت عام الهی، از تردید و تحیر علمی خلاص می‌گردد، چنانچه در آیات 94 و 95 سوره اسراء مذکور است.

دیگری اطمینان قلبی که عبارت از رها شدن از خطر هجران است و با ذکر خدا حاصل آید؛ که ذکر مرتبه وصول است، چنانچه در آیه 28 سوره رعد که در صدر بحث ذکر شده، آمده است.

و حضرت ابراهیم (ع) همان اطمینان را می‌طلبید، البته با زبان کنایه نه با آن بیان صریح که موسی (ع) خواسته بود؛ در «آیه 260 سوره بقره» حضرت ابراهیم دیدار خدا و مقام وصول را از راه زنده کردن مردگان طلب می‌کند و می‌گوید: «رَبِّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى»؛ خدایا به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ خطاب می‌رسد: «أَوَلَمْ تَوْمِنْ» و او می‌گوید چرا ایمان دارم «وَلَكِنْ لِبَطْمِئِنِّ قَلْبِي». یعنی با زبان کنایه اطمینان قلبی را می‌طلبید، ولی حضرت موسی می‌گوید: «رَبِّ أَرْنِي أَنْظِرْ لِيكُ»؛ خدایا به من نشان بده تا به تو بنگرم، یعنی موسی اطمینان قلبی را با صراحت از دیدار حق می‌طلبید، که در هر دو حال اطمینان قلبی مطرح است.

و سوم اطمینان نفسانی، که رها شدن از ناروایی به رضایت الهی است، همان گونه که در آیه 27 سوره فجر آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» که در این مقام نفس انسانی سزاوار ورود به بهشت قرب و جنت‌الذات خواهد بود.

به هر حال: نماز بیشترین و بالاترین درجه اطمینان را به دل و روح آدمی فرا می‌آورد که فرمودند: «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ».

و «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ» و موجب جلب رضایت حق تعالی است، که بالاترین و بیشترین درجه قرب به خداوند است که فرمود: «رَضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»؛ یعنی ذکر اکبر که نماز است، بالاترین مقام را که رضوان خدا می‌باشد، نصیب انسان می‌گرداند.

و در نتیجه عذاب دردناک الهی را که آن هم اکبر است، رفع می‌سازد که فرمود: «لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ» و در نتیجه به اجر بزرگتر اخروی نائل می‌شود که فرمود: «وَلَا جُزْءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ» و این مقام بالاترین مقام و نماز بالاترین عبادت است که اطمینان کامل قلبی را فراهم می‌آورد؛ و رسیدن به این باور، عبارت است از اطمینان نفس. در این جا مناسب است سخن خواجه عبدالله انصاری را درباره میدان پنجاه و دوم یعنی مقام اطمینان، بیاوریم که می‌گوید:

از میدان سکینه، میدان طمأنینه زاید که فرمود:
«يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ»...

خلاصه این که اطمینان، آرامشی است توأم با انس، و آن سه قسم است: بر نقد، بر امید، بر مهر، که طمأنینه بر نقد، خواه نقد حال یا نقد مقال یا نقد مثال است.

طمأنینه بر امید، امید بر موافق و منازل آتی است که در سیر و سلوک پیش آید و دیگری طمأنینه بر مهر، است که بی‌مهر معشوق همه چیز عبث است که گفته‌اند:

اگر از جانب معشوق نباشد کششی
کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

اول آن، بر سه است: از غافلان به ملك و تملك و جذبه، از عاقلان به تجربه، از عارفان به ضمان. (که جوانب طمأنینه بر نقد است)

و دوم آن بر سه است: مزد مکتسب، مزد منتظر، مزد منقطع، که جوانب طمأنینه بر امید است.

و سوم آن بر سه است: مشغول بودن به کار وی از کار خود، و به یاد وی از یاد خود و به مهر وی از مهر خود. یعنی آنچه از توانایی‌ها که داریم و بر کمالاتی که باید حاصل شود و مهم تر از همه با مهر و کشش خداوندی، و الهامات او، مرحله اطمینان حاصل می‌گردد.

رموز سرّ انا الحق چه داند آن غافل
که منجذب نشد از جذبه‌های سبحانی

×××

تو بودی آن دم صبح امید کز سر مهر
برآمدی و سر آمد شبان ظلمانی

چهارم

مقام اعتصام

قوله تعالی :

«فَاقْبِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ» (17)

یکی دیگر از مقامات و منازل سیر و سلوک، مقام اعتصام است که پس از نماز ذکر شده است. محی الدین بن عربی می‌گوید :

«الاعتصام هو الإقْطَاعُ عَمَّا سِوَاهُ تَعَالَى وَالتَّمَسُّكُ بِهِ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ إِي بَعْدِهِ فِي قَوْلِهِ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»

اعتصام: عبارت از جدا شدن و انقطاع از هر چه غیر اوست و تمسك و توسل و توکل به او، و منظور از این که فرموده به رشته الهی اعتصام کنید، یعنی به پیمانی که در عالم ذر و روز الست بسته‌اید پایدار باشید .

در هر صورت اعتصام باللّه، یعنی به حمایت خدا در آمدن. از آیات کریمه قرآن چنین استفاده می‌شود که بندگی و نیایش بر درگاه حضرت ربوبی، انسان را از هر چه غیر اوست بی‌نیاز می‌سازد. از این جهت در آیه مورد بحث بیان می‌فرماید: در راه خدا از هیچ کوششی فرو گزار نکنید، چرا که او شما را برگزیده و هیچ رنج و سختی در

دین شما قرار نداده است. این از قبل در ملت ابراهیمی آمده که شما را مسلمان نامیده تا پیغمبر بر دیگران گواه باشد. پس اقامه نماز و ایتای زکات کنید و به خدا اعتصام ورزید که او سرپرستی خوب و نیکو یآوری است.

مراتب اعتصام:

در آیات کریمه قرآن مراتبی برای اعتصام ذکر شده است.

« ۱ - اِعْتَصِمِ مِنَ اللَّهِ »

که فرمود: «قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكَ مِنَ اللَّهِ أَنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا» (18)

بگو چه کسی شما را به هنگام سختی و ناروایی‌ها، در مقابل خداوند حمایت می‌کند؟ اگر اعتصام از خدا نباشد، چه کس دیگری چنین خواهد کرد؟ و هم فرمود:

« وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ » (19)

و خداوند تو را از مردم در پناه خود خواهد آورد.

این اعتصام به معنای حمایت و اعانت است، که خود در خور بحث مفصل می‌باشد. شامل شدن حمایت و اعانت خداوند برای هر انسان مقدمات و لیاقت‌هایی می‌خواهد که از همه مهم‌تر اخلاص و ذکر است.

« ۲ - اِعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ »

که فرمود: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (20). از جمله شرایط این مرحله پرهیز از حرام، شبهه و دروغ است تا اعتصام بر ریسمان الهی حاصل گردد.

یعنی همگی به رشته و ریسمان الهی چنگ بزنید و متفرق نشوید که بعضی گفته‌اند: ریسمان الهی عبارت است از قرآن یا اهل بیت اطهار علیهم السلام و یا رسول خدا یا اسماء الهی و عبادت و نماز را هم بیان داشته‌اند.

۳- اعتصام بالله تعالی

که فرمود: «واعتصموا بالله» (21)

اعتصام به خدا کنید که در این جا به انقطاع از ما سواى خدا اشاره نموده و به معنای این است که اعتصام‌های دیگر، اعتباری است بلکه باید از همه ماسواى قطع امید کرد و به یکباره به او و برای او از همه چیز منقطع گردید. اعتصام بالله، گمأل الا نقطاع است و در مناجات شعبانیه خوانده می‌شود. (22) با استفاده از این آیات کریمه و ادعیه مأثوره، عارفان مسلمان گفته‌اند که اعتصام من الله کشش و توفیقات الهی است و اعتصام به حبل الله محافظت بر طاعت و مراقبت از او امر حق است و اعتصام بالله، رها شدن از تمام قیود و اوهمات و تردیدهاست. عارفان مسلمان مراتب اعتصام را بدین گونه بیان کرده‌اند:

۱ - اعتصام به معنای انجام کارهای خوب است که بر اساس امر و نهی و اعتراف به وعده و وعیدهای خداوندی بیان شده، و این اعتصام عامه است.

۲ - اعتصام خاصان است که به معنای انقطاع و اعراض و دور شدن از تعلقات نفسانی و یکباره به عشق و علاقه خداوندی توجه کردن و از خود سلب اختیار نمودن است.

از ابو یزید بسطامی پرسیده شد چه می‌خواهی؟ او گفت: «قَالَ أَرِيدُ أَنْ لَا أُرِيدَ» (23) می‌خواهم که چیزی نخواهم، که از این موقعیت به مقام «رضا» هم تعبیر شده است و مرتبه‌ای از اعتصام خاصان است. یکی از بزرگان گفته است که در سخن با یزید دوبار از خودیت سخن به میان آمده (با کلمه متکلم وحده) که با اعتصام خواص خاصان ناسازگار است. آری آن جا دیگر میدان اراده عید نیست.

۳ - اعتصام خاصان خاص، این است که آن چنان از همه چیز دور می‌شوند که به یکباره به مقام اتصال می‌رسند که عبارت از شهود و دیدار حقانیت حق است که در آن صورت به نهایت استکانت و خضوع و خشوع نائل می‌شوند.

نمازگزار از همه چیز بریده می‌شود و به درجات قرب می‌رسد، بدان گونه که چیزی جز خدا نمی‌بیند و به تعبیر عرفاء «بِلَا تَصَالٍ ثَلَاثُ دَرَجَاتٍ الدَّرَجَةُ الْأُولَى اِتِّصَالُ الْإِعْتِصَامِ ثُمَّ اِتِّصَالُ الشُّهُودِ ثُمَّ اِتِّصَالُ الْوُجُودِ». یعنی اتصال به مقام قاب قوسین که در معراج حضرت رسول به آن اشاره شده، دارای سه درجه است:

درجه اول، اتصال اعتصامی (دل بریدن از ماسوا و پیوستن به او) که او همه، همه، همه اوست.

درجه دوم، اتصال شهودی (ندیدن ماسوا و دیدن او) که او عین ظهور و شهود است، «بِكَ عَرَفْتَكَ»

درجه سوم، اتصال وجودی (نبودن ماسوا و بودن مطلق او) که او وجود صرف و صرف الوجود است.

اتصال اعتصامی، عبارت است از «تصحیح القصد ثم تصفیة الإرادة ثم تحقیق الحال». یعنی قصد و نیت به آن گونه اصلاح و تصحیح شود که جز ذات حق را نخواهد. سپس اراده خود را زلال و بی غش کند و بعد از آن موقعیتی را که دارد به سمت حقیقت‌یابی سوق دهد که در این موقع به مقام اتصال اعتصامی رسیده و به ولایت حضرت حق در آمده است که فرمود: «هو مولاکم».

یکی از آثار اعتصام، هدایت الهی است به صراط مستقیم و منظور، ایصال‌الی‌المطلوب است، که فرمود: «وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (24) و ورود در بهشت برین و رحمت همه جانبه الهی است که فرمود: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصِمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ» (25).

امام علی(ع) در مناجات می‌گوید: «إلهی فی هذه الدنیا هُمومٌ و أحزانٌ و غمومٌ و بلاءٌ و فی الآخرة حسابٌ و کتابٌ و عقابٌ فاین الراحة و الفرح، إلهی خلقتنی بغير أمری و ثمینتی بغير إذنی و قلت لی إستمسک فکیف استمسک إن لم تُمسکنی» (26).

یعنی خدایا دنیا پر است از اندوه و غم و غصه و گرفتاری و آخرت هم حساب است و کتاب و عقاب، پس کی راحتی است و کجا فرجی حاصل می‌شود؟ خدایا بدون نظر من، مرا آفریدی، بدون خواسته من هم می‌میرانی، پس همه کارها به دست توست. مرا تکلیف کردی که گرد گناه نگردم، حالا که همه چیز به دست توست، این را هم تو خود مواظب باش و مرا از گناه بازدار و به مرحله عصمت برسان.

و در مناجات دیگر می‌گوید:

«إلهی لا سبیلَ إلی الاحتراس مِنَ الذَّنْبِ إِلا بِعَصْمَتِكَ»

یعنی خدایا برای خویشنداری از گناه راهی ندارم جز این که تو به من کمک کنی.

پنجم

مقام انابه

آب کم جو تشنگی آور به دست
تا بجوشد آبت از بالا و پست
پیش حق يك ناله از روی نیاز
به که عمری بی نیاز اندر نماز
چون خدا خواهد که مان یاری کند
میل ما را جانب زاری کند
» از مولوی»

رابطه میان مقام انابه و نماز چنین آمده است :

قوله تعالی:

«مُنْبِئِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (27).

در اصطلاحات قرآنی، سه کلمه است که در معنا نزدیک به یکدیگر به کار برده می‌شوند، کلمات: توبه، انابه و اوبه، که از توب، نوب و اوب اشتقاق یافته‌اند.

برای توجه به تفاوت های آن ها، ناگزیر به ذکر مثال هستیم .

وقتی که اتومبیلی بر خلاف مقررات قانونی وارد خیابان ورود ممنوع می‌شود و پلیس راهنمایی به او می‌رسد، راننده ناگزیر توقف می‌کند، پشیمان می‌شود، زبان به عذر خواهی می‌گشاید و بلافاصله در صدد بر می‌آید که راه

رفته را باز پس گردد و جبران مافات کند، و قول می‌دهد که دیگر تکرار نکند، ضمن آن که قبض جریمه را هم دریافت و وجه آن را پرداخت می‌کند.

خلاصه این که راننده به راه اصلی بر می‌گردد و راه را برای نیل به هدف تعقیب کرده، می‌پیماید، و در این طی طریق تمام توجه خود را به علائم راهنمایی معطوف داشته، مراقب است لحظه‌ای غفلت نکند تا به هدف برسد. در این جا سه مرحله اقدام شده است:

مرحله اول: توقف، پشیمانی، عذر خواهی و جبران مافات است، «عَزَمَ عَلَىٰ أَنْ لَا يَعُودَ»، که این مراتب را توبه گویند (28)، و سومین مرتبه توبه را استغفار نامند که عبارت از عذر خواهی است.

مرحله دوم، برگشت به راه اصلی و ورود عملی به صراط مستقیم است که آن را انابه خوانند و در موضوع مورد بحث همین بخش، مدّ نظر است.

مرحله سوم، مواظبت‌های دقیق پس از آن تا رسیدن به هدف که آن را، اوبت گفته‌اند. عبدالکریم هوازن قشیری به‌نقل از ابوعلی دقاق می‌گوید: رجوع بر سه قسمت بود: (29)

اول وی توبه و اوسط آن انابت و آخرش اوبت است. توبه را بدایت کرد و اوبت را نهایت و انابت را واسطه. هر که توبه کند از بیم عقوبت، او صاحب توبه بود، که خود بر سه قسم است، توبه عام و توبه خاص و توبه اخص. توبه عام عبارت است از توبه از سیئات که «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» و توبه خاص آن است که در تجری به گناه «گناه را در برابر رحمت و اسعه خداوند گناه بداند و ثواب را به هیچ نگیرد». (30)

توبه اخص، توبه از توبه هاست، پس هم توبه از گناه و هم توبه از عبادت‌ها و هم توبه از توبه خواستن، در آن ملحوظ است. و هر کس که توبه کند، به طمع ثواب و نیل به هدف مطلوب، صاحب انابت بود و هر که توبه کند از روی مراعات امر، نه از بیم و نه از طمع، صاحب اوبت بود. (31)

یحیی بن معاذ گفت: توبه صفت مؤمنان است جمیعاً که فرمود: «تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا» (32) و انابه صفت مقربان و خاصان و نمازگزاران است که فرمود: «خَرَّرَ كَيْفًا وَ اَنْابًا» (33). اوبت صفت انبیاء مرسل بود که فرمود: «نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوْابٌ» (34).

ابو نصر طوسی گفت: توبه آن است که گناه را فراموش کنی و انابت آن است که گناه را فراموش نکنی و همیشه در نظر آوری که در توبه جبران مافات است و در انابت اندیشه آثار گناه. در بعضی تفاسیر دیده شده که مطهرین توابین اند و مطهرین منیبین‌اند.

خواجه عبدالله انصاری می‌گوید: از میدان مروت، میدان انابت زاید، همان گونه که مروت از میدان توبه زاید در انابت قوله تعالی است که فرمود:

«وَمَا يَتَذَكَّرُ اِلَّا مَنْ يُنِيبُ» (35) بنابراین، انابت باز گشتن است و دارای سه مرحله است: یکی «سیر الی الحق من الخلق» که گفته‌اند سیر الی الله من منازل النفس الی الوصول الی الاُفق المُبین و دیگر انابت توحیدی که دیگران را هم فرا خواند «وَأَنْبِئُوا إِلَى رَبِّكُمْ» (36) و سوم باز گشتن و در حال با وی شدن است که فرمود: «وَأَنْبِئُوا إِلَى اللَّهِ» (37) که در مرحله اول خوف با حریت و آزادی و رهایی است و در دوم اقرار و اخلاص و فرمان وی را گردن نهادن است و در سیم حرمت داشتن و از معصیت دور بودن و در خلوت با خلق، انس داشتن است. (38) بر طبق بعضی از روایات اهل بیت علیهم السلام، نماز قوی‌ترین نقطه شروع راه راست و صراط مستقیم است. یعنی آغازین مرحله انابت است که تا آخرین قدم‌های راه ادامه خواهد یافت. پس نماز شروع سیر الی الله است و همه خطاهای گذشته را جبران می‌کند، همانند کسی که ورود به راه مستقیم را آغاز کرده است و دیگر به خطا نمی‌رود.

که فرمودند: «الصَّلَاةُ كَقَارَةٌ لِمَاقِبِلِهِ، وَ هِيَ الَّتِي قَالَ اللَّهُ اِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» که در مثال مشخص شد. بعضی بزرگان در تأویل 7 تکبیر ابتدائیه نماز سخنی گفته‌اند که ماحصل آن چنین است: مراتب «قَذْف» و «نَزْع» و «خَلْع» و «قَلْع» یعنی دور افکندن، دل‌کندن، رها ساختن، متلاشی کردن دل از همه تعلقات گذشته در چهار تکبیر اولیه مراد است که گفت:

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق
چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

که مربوط به گذشته می‌شود تا به مراتب عزم و اراده و اتصال به حضرت معبود می‌رسد و آن را در 3 تکبیر بعدی متعیّن می‌سازد. پس تکبیر الاحرام، اولین لحظه شروع راه خواهد بود، و معنای انابه به خداوند تبارک و تعالی همین است. پس قذف و نزع و خلع و قلع و عزم و اراده و اتصال مراحل هفتگانه‌ای است که در 7 تکبیر

ابتدائیه ملحوظ است. البته تمام این مراحل هفتگانه از اصطلاحات قرآنی است و در قرآن به عنوان ابعاد هجرت ذکر گردیده است.

خواجه بزرگ عبدالله انصاری، انابت را بنابر آنچه در کتاب منازل السائرین آمده چهارمین منزل دانسته و گفته است که انابت بعد از «بقظه» و «توبه» و «محاسبه» حاصل می‌شود. سپس می‌گوید: فرق میان توبه و انابت این است که، توبه رجوع از مخالفت به موافقت است و انابت رجوع به سوی خدای تبارک است. نمازگزار باید از آثار و تبعات گناهان گذشته خارج شود و آثار لغزش‌های گذشته را جبران کند و بر اساس وفاداری به حق تعالی، وارد نماز بشود. هیچ لذتی را بهتر از لذت معنوی نداند و هیچ چیزی را مانع و رادع نپندارد و عبادتش را ناچیز بداند و خود را بین‌یدی‌الله، بیخود دانسته و فراموش کند و به قول سعدی:

چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی
تو صنم نمی‌گذاری که مرا نماز باشد

×××

نماز کردم و از بیخودی ندانستم
که در خیال تو عقد نماز چون بستم

خلاصه این که مقام انابت برتر از مقام توبت است. یعنی انابت بازگشت بنده است به خدای خویش با دل و همت. ولی توبت بازگشت بنده است از معصیت به اطاعت. انابت از وادی نفاق و تردید با قدم صدق به وادی آرامش آمدن است و از وادی بدعت و نوآوری‌های غلط با قدم تسلیم به وادی سنت شدن. و از وادی تفرقه با قدم انقطاع به وادی جمع آمدن است و از وادی دعوی با قدم افتقار به وادی تقرید رسیدن است و در نهایت به سوی حق آمدن است. در صورتی که توبه شفیع است مطاع که با شفاعت او سیئات به حسنات تبدیل می‌شود و وکیلی است مشفق و نائبی است کریم. یعنی نقش گناه را محو می‌کند و حق به شفاعت توبه، بنده گناهکار را عفو می‌کند، و دیوان عمل‌بندگان را از عصیان و نافرمانی پاک می‌نماید و مرد توبه کار را با مرد بی گناه برابر کند که فرمود توبه از گناه چنان است که گناه نکرده باشد: «التَّائِبُ لِذَنْبٍ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ». توبه، تائب را به جنت النعیم می‌برد ولی انابه، انابه‌کننده را به جنت الذات می‌رساند و خطاب «وَأَدْخُلِي جَنَّتِي» به سویش و برایش گفته می‌شود، که یکی از آثار نماز همین است.

ششم

مقام اخلاص

قوله تعالی:

«وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» (39)

یعنی فرمان داده نشدند، مگر آن که، بپرستند خدا را خالصانه و یکتا پرستانه و نماز را به پای دارند. در این آیه رابطه خلوص و نماز ذکر شده است.

اخلاص در لغت عبارت است از:

«تَصْفِيَةُ الشَّيْءِ عَنِ الشُّوبِ وَالْخَلْطِ»

یعنی چیزی را از اضافات و زوائد پاک و مصفا کردن.

و به گفته خواجه عبدالله انصاری: «تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ مِنْ كُلِّ شُوبٍ» یعنی: صاف کردن عبادت از هر ناخالصی و اضافه‌ای، اخلاص نامیده می‌شود. انتظار نتیجه از غیر خدا داشتن، امید به غیر خدا بستن، سپاس و شکر گزاری دیگران خواستن، عمل نیک را برای جلب رضایت دیگران انجام دادن، فُذْح و مَذْح دیگران را به حساب آوردن،

ریا و سمعه در کار عبادت وارد کردن، همه این ها اضافاتی است که خلوص را از بین می برد، تا آن جا که طلب بهشت و رهایی از دوزخ نیز با اخلاص کامل در تنافی است، چون در همه این موارد آدمی برای خود، یک شخصیت وجودی قائل است و می خواهد آن شخصیت وجودی و اعتباری را راضی کند، و به اصطلاح می گوید: «من می خواهم»، «من انتظار بهشت دارم»، «من از دوزخ می ترسم». خلاصه این که نوعی انانیت برای خود قائل است که این ها با اخلاص سازگار نخواهد بود، چون اخلاص به معنای از بین بردن انانیت و اعتبار خودی است. البته رسیدن به چنین مقامی به سادگی میسر نیست، به طوری که رسول اکرم صلی آله علیه و آله و سلم که در حدیث قدسی از خداوند نقل کرد: «اخلاص رازی است که من آن را در دل هر يك از بندگان که دوست داشتم، نهادم، گوهری از خزینه اسرار خود بیرون آوردم و در سویدای دل دوستان خویش به ودیعت نهادم» و گذشتن از هر دو عالم و پشت پا زدن به هر دو نشئه از آثار آن است که خواجه شیراز گفت:

در ضمیر ما نمی گنجد به غیر از دوست کس

هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس

و این حقیقت آن اخلاصی است که در روایت فرمود: هر کس چهل روز با اخلاص بگذراند، چشمه های حکمت از دلش بر زبانش جاری می شود. «مَنْ أَخْلَصَ إِلَهُ أَرَبَعِينَ صَبَاحًا جَرَتْ يَدَابِيعُ الْحِكْمَةِ عَلَى قَلْبِهِ وَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ.» این چنین اخلاصی نتیجه دوستی و اثر بندگی است. هر که جامه اخلاص بپوشد، هر کاری کند از میان دل کند، چون که دوستی حق با آرزوهای پراکنده در يك دل جمع نشود، که فریضه تن، نماز و روزه است و فریضه دل، اخلاص است. خطاب آمد به رسول صلی الله علیه و آله و سلم که:

ای محمد، هر کجا نورانیت تو نیست، تاریکی شرک است، و هر جا انس شریعت تو نیست، همه سراسر، زحمت شک است و هر جا که دوستی تو نباشد اخلاصی نیست. پس تویی مایه خلوص و اخلاص و استخلاص: «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ»، ای محمد اکنون همه، ما را باش، سر خود با ما بپرداز و از اغیار دل بدار و بندگی ما را خالص بساز. شیخ بزرگ و محقق، محیی الدین بن عربی گفته است: «أَلَا لِلَّهِ الْخَالِصُ، عَنْ شَوْبِ الْغَيْرِيَّةِ وَ الْإِنَانِيَّةِ» پس اخلاص با هر شائبه غیریت و انانیت منافات دارد. (غیریت آن است که خود را از او ندانم و انانیت آن است که برای خود استقلال قائل شوم.)

آیت الله علامه سید بحر العلوم، رسیدن به درجه والای خلوص را پس از عبور از مراحل سخت و عمیق و خاصی دانسته است که عبارتند از: اسلام ابتدایی، ایمان ابتدایی، اسلام اکبر، ایمان اکبر، هجرت بزرگ، جهاد اکبر، اسلام اعظم، ایمان اعظم، هجرت برتر و جهاد کامل، که پس از عبور از این مراحل دهگانه مقام خلوص حاصل می گردد. البته در مراحل قبلی هم خلوص نسبی موجود است.

خلوص کامل واقعی، یکی از مقامات بسیار والایی است که مقامات و منازل دیگر در آن جمع می باشد و در نهایت انسان را به مقام فنا و بقا نائل می سازد، یعنی به مصداق «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»، انسان به مقام فنا می رسد و می داند که خداوند عین وجود و هستی است و جز او همه فانی است و به مصداق «وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»، به مقام بقا می رسد و خداوند را باقی می داند و بس. اگر میان آبیگر کوچک و دریای وسیع و ماندگار و مطلق، راه اتصالی باشد، مادام که دریا موجود است، آبیگر هم موجود و باقی است. آب کم آبیگر در ارتباط با دریا علی الدوام تازه می ماند. خلوص، راه زلال و خالص میان عبد و خداوند است و نماز خالصانه همین ارتباط مدام می باشد. ولی خلوص در مراحل و مراتب پایین تر، برای عامه مؤمنین و عموم عبادت کنندگان و نمازگزاران خواهد بود و لازم است که وجود داشته باشد. و آن این است که در موقع عبادت، خوف از ملامت لائم و شادمانی بر تعریف و چشمداشت به اجر دنیوی نداشته باشد و تنها رضایت پروردگار عالم را مد نظر قرار دهد. یعنی نه از ملامت نگران شود و نه از تعریف شادمان گردد و رضایتمندی خدا را بر رضای دیگران ترجیح دهد. البته این کیفیت نفسانی و روحانی که محتوای نیت را تشکیل می دهد، در تمام درجات خلوص، جاری و ساری است و نسبت به باورها، اعتقادات و موقعیت روحی مؤمنین، دارای درجات است و تنها خداوند به مقدار آن آگاه است. خلوص در درجات بالاتر وقتی حاصل می شود که بنده خدا هیچ چشمداشتی از خدا هم نداشته باشد جز قرب او، نه بهشت را آرزو کند و نه دوزخ را دور خواهد و مهر و قهر او و ناز و نیاز او را یکسان بداند و وقتی به این درجه رسید جزء مخلصین می شود، یعنی خداوند او را خالص می گرداند و دستش را می گیرد. از این روی فرمود: خلوص از اسرار الهی و دقیق و عمیق و لطیف و پوشیده است و ظهور و تعین و نمودی خاص ندارد.

از مجموع روایات اهل بیت اطهار چنین استفاده می شود، که اخلاص، غایت دین، منتهای یقین، ملاک عبادت، اشرف نهایت، جلب یاری خدا، بی نیازی از ماسوا، جبران قیلت عمل، ملاک قبولی عمل، عبادت مقربین، مکانت مؤمنین، طهارت دل، تسلیم نفس، رضایت روح، اصلاح نیت، محور ریا، هویت حقیقی نماز، اهمیت راز و نیاز،

حق حقیقت و رهایی از معصیت و گشاینده درهای بهشت می‌باشد. این ها مجموع اوصافی است که در روایات برای خلوص ذکر شده است.

امام صادق (ع) فرمود :

«الْإِخْلَاصُ يَجْمَعُ فَوَاضِلَ الْأَعْمَالِ»

یعنی اخلاص اعمال با فضیلت را جمع می‌کند، یعنی آثار اعمال نیک یکجا در اخلاص جمع می‌باشد.

امام علی (ع) در نهج البلاغه فرمود: همه کارکنان زیانکارند جز عبادت کنندگان، و همه عابدان زیان کارند جز آگاهان و همه آنان زیان خواهند دید جز کسانی که از روی صدق و حقیقت عمل می‌کنند و آنان نیز زیان خواهند دید جز کسانی که از روی خلوص نیت عمل می‌کنند و آنان هم ضرر می‌کنند جز کسانی که اهل تقوایند و آنها نیز اهل ضرر و خسراند مگر افرادی که به مرحله یقین رسیده‌اند و این است که فرمود :

«وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ.» (40)

بنابراین بیان، اعمالی مورد قبول حضرت احدیت است که با آگاهی، صداقت، خلوص، تقوا و یقین همراه باشد، آن هم در بالاترین درجه آن‌ها.

حضرت امام علی (ع)، به خاطر خلوصی که در بخشش انگشتی بی‌مقدارش به مستمند در هنگام نماز داشت، به مقام ولایت نائل شد و خلوص او و همسر اطهرش در افطار سه روز روزه نذری، که قرص نان جو به مستمند و یتیم و اسیر دادند، آنان را به اخذ مدال طهارت و ولایت و برتری رسانید که آیاتی از قرآن کریم در شأن و منزلتشان نازل گردید.

ناگفته نماند که در آیات کریمه قرآن، مراتب متعددی برای اخلاص ذکر شده است. یکی مرتبه خلوص که در آن انسان به جز خدا به هیچ چیز دیگر نیندیشد و همه برنامه‌های دینی را فقط برای او انجام دهد که در آیه 146 سوره نساء فرمود: «وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ.» (مرتبه دیگر مخلص) به کسر لام) بودن، به یکباره از غیر خدا چشم بستن و همه اسباب را دور ساختن است، بدان گونه که ابراهیم در آتش نمرودیان کرد و در آیه 65 سوره عنکبوت ذکر شده است که: «فَإِذَا رَكبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ.» و نیز در آیه 32 سوره لقمان به آن اشاره گردیده است. اما مرحله سوم، مخلص) به فتح لام) شدن است که خداوند انسان را خالص گردانیده، دست او را می‌گیرد که درباره ابراهیم و اسحاق و یعقوب فرمود: «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ» در این صورت آدمی مخلص می‌شود که خداوند در آیه 24 سوره یوسف فرمود: «أَنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ» و در این مرحله است که بر طبق آیه 40 سوره حجر، شیطان را به مخلصین راهی نیست و بر طبق آیه 40 سوره صافات بیشتر از آنچه عمل کرده‌اند در قیامت پاداش خواهند داشت و به علاوه محاسبه اعمال ندارند. و بر طبق آیه 160 سوره صافات فقط این گروه خدا را به همان گونه که شایسته است، توصیف می‌کنند.

یعنی مخلصین دارای چهار ویژگی مهم اند که دیگران ندارند:

۱- شیطان نمی‌تواند آن‌ها را بفریبد.

۲- بیش از آنچه عبادت کرده‌اند پاداش می‌بینند، هم تفضلاً و هم استحقاقاً. 3- محاسبه عمل ندارند، بلکه خود میزان اعمال دیگرانند و مستقیماً به بهشت می‌روند.

۴- فقط این گروه توصیف کنندگان واقعی خداوندند.

نکته: وقتی سخن از خلوص به میان می‌آید ناگزیر به نقطه مقابل آن، ریا هم اشاره می‌شود. ولی چون توضیح درباره ریا که صفت ناپسندی است با سیاق مطالب این نوشته موافق نیست، علاقه‌مندان را به کتب مربوط ارجاع می‌دهیم.

مقام توکل

قوله تعالى:

« إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا لُيِّتُ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (41)

مؤمنون کسانی هستند که هرگاه یاد خدا شود، دل هایشان می‌هراسد و هر وقت آیت های الهی بر ایشان خوانده شود، ایمانشان افزون می‌گردد و بر پروردگارشان توکل کنند و هم آنان که نماز را به پا می‌دارند و از آنچه خدا به آنان داده، می‌بخشند.

در این آیه توکل و اقامه نماز، از صفات بارز ایمان به خدا ذکر شده است.

«توکل» واگذاری همه امور به مالک حقیقی است. دیگران هر چه دارند اعتباری است و حق تعالی مالک حقیقی است. مالک همه امور خلقی، جعلی، تکوینی، تشریحی، ابتدایی و وضعی خداست. یعنی خداوند مالک حقیقی اصل وجود و آثار و توابع و خواص همه موجودات مادی و معنوی است. خداوند هم هستی آنان را آفریده و مالک است و هم خواص و آثار آن‌ها را مالک. یعنی خداوند هم مالک وجود، بلکه مالک ایجاد و ابقاء است و هم مالک آثار و خواص. وقتی آدمی به این مرحله برسد که این‌ها همه را از خداوند بداند و آن‌ها را به او بسپارد، از خود خلع ید کند، و به دیگران در این امر اصالت و استقلال نبخشد، یعنی بداند دیگران نیز مملوک و محتاج خداوندند و دارای هیچ ذره‌ای از ذرات استقلالی نیستند، در این جا به مرحله توکل رسیده است. البته ناگفته نماند که حق تعالی مالک شرور و بدی‌ها و خواص نازیبا و آثار زشت اشیاء نخواهد بود، همان‌گونه که در بسیاری از آیات به این مطلب اشاره شده است. به علاوه به تعبیر شهید مطهری (ره) شرور و بدی‌ها از مقوله عدم هستند و از نبودن‌ها پیدا می‌شوند، نه این‌که خود امری وجودی باشند و مالکیت عدم مساوی با عدم مالکیت است. مهم‌تر این که چون حق تعالی خیر محض است، جز خیر چیزی نمی‌بخشد، مثلاً، نور هر چه می‌دهد نورانیت است، اگر در جایی سایه باشد، به علت نرسیدن نور و وجود حاجب و مانع است. به هر حال، حضرت حق تعالی، منشاء وجود است و وجود، هویت خیرمندی دارد. پس خداوند مالک حقیقی خیر و خوبی‌هاست که از اشیاء ظاهر می‌گردد. پس هر چه خوبی است از اوست و هر چه بدی است از جانب مخلوق است و بنابراین، تفویض امور به مالک حقیقی را توکل نامند.

توکل، یکی از سخت‌ترین منازل در سبزو سلوک است و به تعبیر بزرگان: «هُوَ حَدَّ الْيَقِينِ أَنْ لَا يَخَافُ مَعَ اللَّهِ شَيْئًا وَهُوَ طَرْحُ الْبَدَنِ فِي الْعِبَادِيَّةِ وَتَعْلُقُ الْقَلْبِ بِالرُّبُوبِيَّةِ». یعنی توکل سر حد یقین است که موجب عبودیت در قالب و ربوبیت در قلب است.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «التَّوَكُّلُ كَأَسْ مَخْتَوْمٌ بِخَتَامِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا يَشْرَبُ بِهَا وَلَا لَايُفْضُ خَتَامُهَا إِلَّا الْمُتَوَكِّلُونَ» (42)

یعنی توکل مانند کاسه‌ای است که به مهر الهی مهور است، که این مهر را نمی‌کشایند و از آن نمی‌نوشند، مگر آنان که در توکل اند. و باز گفته شده است: پایین‌ترین درجه توکل آن است که بیش از مقدرات خود نطلبی و از قسمت فراتر نخواهی و به آنچه واقع خواهد شد، دل نبندی.

حضرت رضا (ع) فرمود:

ایمان بر چهار پایه استوار است: «توکل»، «رضایت‌مندی»، «تسلیم» و «تفویض امور به خدا» که چون توکل آید، آن مراتب سه گانه، خود حاصل گردد. از پیغمبر سؤال شد که توکل چیست؟ فرمود: آن که بدانی مخلوق، زیان و نفع مستقلی ندارد و به یکباره از هر چه غیر اوست نومید باشی (43). به عبارت ساده‌تر این که، انجام هر کاری به عوامل مادی و معنوی نیازمند است، این عوامل یا شناخته شده و محسوس و مورد بهره‌گیری‌اند، یا ناشناخته و پنهان.

در هر کاری باید شرایط و عوامل شناخته شده را با توکل به خدا مورد استفاده قرار داد و آنچه را که ناشناخته است یکباره به خداوند تبارک و تعالی موکول کرد. مریض را باید با امید به خدایه طبیب رسانید و فقیر را باید به کار کردن و فعالیت و بهره‌گیری از استعدادها فرا خواند، ولی در مسائلی که نمی‌دانیم و شرایطی که نمی‌شناسیم، باید توکل به خداوند داشته باشیم و این پایین‌ترین مرتبه توکل است که مورد قبول عامه است، ولی یک مرحله بالاتر آن است که معتقد باشیم تأثیر و فعل و انفعال در عوامل شناخته شده و محسوس و مادی هم با اراده پروردگار عالم و بر مدار خلق و جعل و وضع اوست، (44) که این آثار ظاهری را هم او قرار داده است و در این عوامل ظاهری هم از توکل به خداوند دور نماییم. مرحله بالاتر آن است که، بدانیم او خود صاحب اختیار و مالک این تأثیرات بوده و هست و هر زمان اراده کند، اثری غیر از آنچه می‌بینیم و می‌شناسیم، قرار خواهد داد، همان طوری که در

بارداری حضرت مریم، باروری درخت خشکیده خرما و سخن گفتن حضرت عیسی(ع) انجام یافت و توکل در مرحله بالاتر از این‌ها آن است که، اصولاً از چنین تصویرها و باورهای خودی هم دور باشیم؛ مگر ما کی هستیم که ادعا کنیم عوامل شناخته شده‌ای هم داریم، مگر ما قدرت ادعا کردن داریم و آیا در این صورت توکل را در ظرفیت انسانیت خود تصویر نکرده و برای خودمان اعتباری قائل نشده‌ایم؟! عاشق در بلندای عشق به هیچ واسطه‌ای نمی‌اندیشد جز به معشوق، و در راه او اسباب و وسایل را به سخریه می‌گیرد که این توکل برای خاصان حاصل است که فرمود: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ** و بس.

از این جهت است که امام صادق (ع) می‌فرماید :

توکل را کسی جز توکل داران نخواهند چشید، و نیز به ابوبصیر فرمود: حد توکل، یقین است .
از امامان (ع) بیانات زیادی در این مورد رسیده است، از جمله فرموده اند: توکل موجب قوت قلب، پیروزی قطعی، قدرت‌مندی انسان، روشن کننده شبهات و کفایت امور می‌باشد(45).

رسول خدا فرمود: **«إِعْقَلْهَا وَ تَوَكَّلْ»**

یعنی با توکل زانوی اشتر ببند، یعنی هم پاهای او را ببند و هم اسرار پشت پرده را به خدا واگذار کن، که اگر در حد یقین حاصل گردید، قطعاً تباہ نمی‌شود .

ابوالقاسم قشیری گوید :

محل توکل قلب است. اگر کاری دشوار شود به تقدیر اوست و اگر آسان گردد هم به تیسیر اوست. یعنی توکل عبارت از يك امر صدر صد قلبی است که آثارش در بیرون وجود، پیدا خواهد شد(46).

ذوالنون مصری گوید: توکل دست برداشتن است از تدبیر نفس و از اطاعت اغیار بیرون آمدن و به طاعت خدا پیوستن و خویشتن به صفت بندگی داشتن است. یعنی نفس تدبیری ندارد و غیر خدا تأثیری ندارد و جز او سزاوار عبودیت نیست، هر چه هست اوست و از او و برای او و به سوی اوست(47).

ابوسعید خزرآر گفت: توکل اضطراب است و سکونی است بی اضطراب که در نزد تو، اندک و بسیار یکسان باشد و این که گردن تسلیم به پیش مجاری حکم و قضا بگذاری. توکل آفتابی است که از برج سعادت تابد، و یادی است که از سرای قرب وزد، بویی است که بشارت وصل آرد، و منزلی است شریف و مقامی است بزرگوار(48).

بزرگ مردی گفت: وانهادن امور به خداوند، چهار مرتبه را داراست :

اول آن توکل مطلق، دوم تسلیم، سوم تفویض، چهارم توکل اخص .

اول صفت عامه، دوم صفت پیمبران، سوم صفت خاص ابراهیم نبی در هنگامی که او را به آتش افکندند، چهارم صفت خاص مصطفی است که با توکل به قاب قوسین رسید.

متوکل گوش بر وعده حق دارد، صاحب تسلیم با علم حق آرام گیرد و صاحب تفویض به حکم خدا رضا دهد و بالاتر آن که خودی نمی‌داند و بقا می‌طلبد و در توکل اخص متوکل خود را در خدا محو و نابود می‌داند و به آستانه فنا راه می‌یابد(49).

رسول اکرم (ص) فرمود :

تواناترین مردم، کسی است که به خدا توکل کند، سعادت‌مندتر آن کس که تقوا پیشه سازد و غنی‌ترین کس، آن که روزی خدایی را استوارتر از دارایی خود بداند. پس توکل، نفی خود و خودی و همه چیز به او سپردن است که در برابر توکل به او، استقلال خودی محو و نابود می‌گردد. خواجه عبدالله انصاری می‌گوید: **«التَّوَكُّلُ كَلَةُ الْأَمْرِ كَلَةُ إِلَى مَا لَيْكِهِمُ التَّعْوِيلُ عَلَى وَكَالَتِهِ وَ هُوَ مِنْ أَصْعَابِ مَنَازِلِ الْعَامَّةِ عَلَيْهِمْ وَ أَوْهَنُ السُّبُلِ عِنْدَ الْخَاصَّةِ»**(50).

یعنی: توکل، واگذار کردن تمام امور به مالک حقیقی و باور داشت وکالت اوست که یکی از سخت‌ترین منازل سلوک برای عامه و ساده‌ترین آنها برای خاصان است.

خلاصه: خواجه در تفسیر قرآنی‌اش می‌گوید: توکل، شرط ایمان و عماد توحید و محل اخلاص و دخیل محبت است.

توکل از بنده آن‌گاه درست بود که یقین داند به دست هیچ کس چیزی نیست و از حیلت و کار خود سودی نباشد و خدای روزی‌بخش و قسّام مهربان است و از کار بندگان خود غافل نیست .

معصوم علیه السلام فرمود: **«الْإِيمَانُ لَهُ أَرْكَانٌ أَرْبَعَةٌ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَ تَفْوِيضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ»**(51)

یعنی پایه‌های ایمان چهار چیز است: توکل نمودن به خدا، واگذاری امور به خدا، راضی بودن به قضای الهی و تسلیم‌بودن در برابر دستورهای خدا.

مقام تقوا

قوله تعالی:

«ذَالِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ...» (52) یعنی با تقوایان که ایمان به غیب دارند و نماز گزارند و... مشمول هدایت قرآن اند.

همچنین در آیه 77 سوره نساء ضمن انتقاد از بهانه جویان در امر جهاد، به رابطه میان نماز و انفاق و جهاد، با تقوا تذکر فرموده و در پایان می‌فرماید: «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى». در آیات 21 سوره بقره، 65 سوره اعراف و 23 سوره مؤمنون نیز رابطه عبادت و تقوا بیان گردیده است.

«تقوا» از وقایه یعنی حفظ کردن و خویشتن داری گرفته شده است که وقتی به صورت اسمی ذکر شود، به معنای پرهیزکاری است و وقتی به صورت فعلی بیاید، به معنای ترس از خدا می‌باشد.

تقوا ظرفیت و شایستگی روحی است و مانند «بر» و «عبودیت» یکی از میدان‌های وسیع و عمومی در سیر و سلوک است. یعنی تقوا عبارت است از هویت عامی که در تمام منازل و میدان‌ها و مقامات سیر و سلوک، جاری و در تمام مواقف و فضائل انسانی ساری است. امیرالمؤمنین (علی) ع در خطبه معروف به همّام صحابی معروف که صفات متقین را بر شمرده است، می‌فرماید:

«قَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ». سپس آن قدر صفات آن‌ها را بر شمرد که همّام فریادی زد و جان به جان‌آفرین تسلیم کرد، چرا که تصویر و تصدیق آن را نتوانست کرد و در جای دیگر می‌فرماید: «الْتَقُوا رَئِيسُ الْخَلْقِ» (53). بنابراین تقوا در تمام شایستگی‌ها و فضائل انسانی نسبت به درجات مربوط موجود است و به عبارت دیگر، در رأس تمام «سجایا»، «محاسن»، «فضائل» و «ملکات اخلاقی»، تقوا قرار دارد (خواه سجایا که صفات نیک ارثی هستند و خواه محاسن که سجایای رشد یافته‌اند و خواه فضائل که محاسن معقول اند و خواه ملکات، که شایستگی‌های ماندگار و پایدار روحی انسان می‌باشند) (54) و در رأس همه این‌ها تقوا قرار دارد.

امام صادق (ع) فرمود: تقوا دارای سه وجه است. اول، تقوای به خدا و در خدا، که عبارت است از ترك حلال، چه رسد به ترك امور شبهه‌ناك. درجه دوم تقوای من الله است، که عبارت است از ترك چیزهایی که شبهه‌ناك است. چه رسد به محرمات و درجه سوم تقوای خوف که عبارت است از ترك حرام و ناپسند. وجه اول برای خواص و وجه دوم برای اوساط و وجه سوم برای عوام است. (55) به هر حال، تقوا دارای مراتبی است که از ایمان به غیب شروع و به اطاعت کامل در اوامر و نواهی الهی تا مرز رضایت و خشنودی و قرب و فنا می‌رسد، به همین جهت در قرآن کریم، در يك جا آمده است:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ». یعنی تا جایی که توان و استطاعت دارید، تقوا داشته باشید و در جای دیگر ذکر شده است: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» یعنی آن گونه که شایسته است تقوا پیدا کنید و حق تقوا را ادا کنید. این دو آیه دو سوی تقوا را بیان می‌کنند و بقیه درجات تقوا در میان این دو قرار دارد، از نازل‌ترین درجه که در آیه اول است تا کامل‌ترین آن که در آیه دوم است.

اهل بیت عصمت و طهارت «اعلام التقی» هستند، همان‌گونه که در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم.

و امام علی (ع) نیز فرمود:

«نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ سَبِيلُ الْهُدَى» (56) و این همان جمله‌ای است که در کتاب اکمال دین از امام رضا (ع) نقل شده است و ما نیز در زیارت نامه‌ها می‌خوانیم که «أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْإِيْمَةُ الْمُتَّقُونَ». پس معلوم می‌شود که مدارج بلند تقوا، متعلق به این عزیزان است و در درجات پایین‌تر برای عموم مؤمنین نیز حاصل می‌شود. به عبارت دیگر آن‌ها معیار و میزان تقوایند و تقوای متقین به وسیله آن‌ها سنجیده می‌شود.

بر طبق صراحت آیات قرآنی، عبادات و اموری که انسان را در رسیدن به مرحله تقوا آماده و مساعدت می‌کنند، عبارت‌انداز: بندگی خدا، ذکر خدا، قصاص، روزه، صبر، جهاد، نماز، اطاعت از خدا و رسول، سخن محکم و به حق، ایمان، دوری از کافران، دوری از منافقان، مراعات اخلاقیات اجتماعی، و هر عمل شایسته عبادی و یا

اخلاقی دیگر، که همه این ها، مقدمه کسب مقام تقوا می‌باشند و از مراجعه به آیات قرآنی معلوم می‌گردد که عمل به آن‌ها زمینه را برای نیل به تقوا فراهم می‌سازد. (برای جلوگیری از اطناب، آیات را ذکر نکرده‌ایم). در بیانات پیشوایان دینی، سفارش‌ها و تأکیدات فراوانی در این مورد شده است که می‌توانید به خطبه‌های، 195 □ 53 □ 191 □ 190 □ 188 □ 176 □ 1، و دیگر نوشته‌ها، رسائل و کلمات کوتاه که امیرالمؤمنین علی (ع) در نهج البلاغه و غررالحکم ذکر کرده‌اند، مراجعه کنید که درباره هویت تقوا، مقدمات، ابعاد و نتایج آن مطالبی ذکر گردیده است که خود در خور بحثی مفصل و طولانی و تفسیر گویایی است که مجلدات متعدد را تشکیل خواهد داد. بزرگی گفته است: تقوا سه چیز است. ترسی که تو را از گناه باز دارد، امیدی که تو را به پرستش وا دارد، و رضایتی که تو را بر دوستی بدارد. شرایط تقوا آن است که پاسبان دل خود باشی، از هر ناپسند بپرهیزی، یک لحظه از حق غافل نباشی، از سلطه نفس برهی، دل به مولا ببندی، و سیر و درون به اطلاع حقیقت بیاری. مفسری گفته است: تقوا در قرآن در پنج مورد به کار رفته است:

۱ - دوری از شرك و عقیده به توحید، که فرمود:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ آمَنُوا اللَّهُ فُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى» (57).

۲ - اخلاص و دوری از نفاق، که فرمود:

«فَأَنَّهَا مِنَ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (58)

۳ - خشیت و ترس از خدا، که فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ» (59)

۴ - عبودیت و پرستش خداوند، که فرمود:

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ» (60)

۵ - دوری از نافرمانی، که فرمود:

«وَأْتُوا النُّبُوتَ مِنْ أَبِيهَا وَأَتَّقُوا اللَّهَ» (62)(61)

از صراحت آیات قرآنی نیز استفاده می‌شود، که تقوا، سفارش خدا، گشایش برکات، آسان کننده مشکلات، پوشاننده گناهان، اساس هدایت، پایه عفو و عدالت، منشأ تقوق و کرامت، مقام بهشتیان، جزای عابدان، عاقبت متقین، مایه سپاس، موجب رحمت، لباس نیکو، رمز مقربان و منشأ صداقت است و به مصداق این‌که «در آیه 26 سوره اعراف» فرمود لباس تقوا بهترین لباس است: «وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَالِكَ خَيْرٌ»، باید توجه کرد همان‌گونه که مرحوم شهید مطهری (ره) گفته است: همان طوری که لباس شما را حفظ می‌کند، شما هم باید پیای مواظب لباس باشید و او را حفظ کنید.

آری، فُصُوئُوهَا و تَصُوئُوهَا بها: تقوا شما را حراست می‌کند و شما هم باید علی‌الدوام از آن مواظبت کنید خدای ناکرده، از دایره تقوا خارج نگردید. (63)

حکیم متاله، فیض کاشانی در کتاب کلمات مکنونه چنین می‌گوید:

اهل معرفت گویند، متقی آن است که جمیع محامد حق را وقایه خود سازد و همه فضائل و کمالات را به او اضافه کند که «الْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ» یعنی خدایا هر چه خوبی است به دست توست و خود را به حق متصل سازد که «الشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ» یعنی خدایا بدی‌ها برای تو نیست و به سمت تو نخواهد بود و به عبارت دیگر، متقی کسی است که حق را وقایه خود گرفته باشد در ذات و صفات و افعال او و در افعال حق فانی شده باشد و صفات او در صفات حق مستهلك باشد.

و خلاصه همان طوری که حق تعالی فرمود: «إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ» «سوره هود، آیه 49»، سرانجام، عاقبت به خیری فقط از آن متقین است.

در قرآن آمده است:

۱ - همه نیکی‌ها در تقوا خلاصه می‌شود. (آیه 189 سوره بقره)

۲ - متقین از ترس و غم بدورند. (آیه 35 سوره اعراف)

۳ - اهل تقوا به دنیا دل نمی‌بندند. (آیه 77 سوره نساء)

۴ - جایگاهشان بهشت برین است. (آیه 15 سوره آل عمران)

۵ - تقوا سیئات را پاک می‌سازد. (آیه 65 سوره مائده)

۶ - متقین به آخرت دل خوش کرده‌اند. (آیه 109 سوره یوسف)

۷ - خدا با آن‌هاست. (آیه 128 سوره نحل)

- ۸ به جنت خلد داخل می‌شوند. (آیه 15 سوره فرقان)
 - ۹ محبوب خدایند. (آیه 76 سوره آل عمران)
 - ۱۰ سرانجام حکومت روی زمین هم به دست آن‌ها اداره می‌شود. (آیه 128 سوره اعراف)
 و بسیاری امتیازات دیگر که به همین اندازه اکتفا می‌شود.
 امام علی (ع) فرمود: «ان تقوی الله دواء داء قلوبکم و بصر عمی افندتکم و شفاء مرض اجسادکم و صلاح فساد صدورکم و ظهور دنس انفسکم و جلاء غشاء ابصارکم» (64).
 یعنی درمان بیماری‌های قلبی و روانی و روشنی دیدگان دل‌ها و شفای بیماری‌های پیکرها و صلاح سینه‌های فاسد و پاکی کثافت روحيات و شفافی پرده دیده‌های شما فقط يك چیز است و آن هم تقواست.

نهم

مقام خشوع

در قرآن کریم سه خصوصیت برای نماز ذکر شده است: اول خشوع، دوم دوام، سوم محافظت.
 در آیه دوم سوره مؤمنون چنین بیان شده است: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» یعنی خداوند ملاک رستگاری و فلاح دنیا و آخرت را برای مؤمنین، خشوع در نماز بیان فرموده است.
 خشوع عبارت است از شایستگی والای روحی که در آن ترس، با حرمت و ادب آمیخته باشد. یعنی عناصر خشوع سه چیز است:

۱- ترس ۲- حرمت مولا ۳- ادب کامل

بعضی افراد خشوع را به تواضع تفسیر کرده‌اند، در صورتی‌که، تواضع و فروتنی ثمره فقر ذاتی است ولی خشوع ثمره اشفاق و بیم دائم است و البته به فقر نیز تکیه دارد. از این روی خواجه عبدالله می‌گوید: از میدان اشفاق میدان خشوع زاید. خشوع بیمی است [همراه] با هوشیاری و استکانت، که در معامله با خدا و با خلق خدا موجب تسلیم است و ایثار که نسبت به مولا باید تعظیم و حرمت نگه داشته شود. و در جای دیگر می‌گوید:
 «خشوع» که چهاردهمین منزل در سیر و سلوک است عبارت است از خمود نفس و همود طبع که از تواضع و خضوع بالاتر است، و موجب انکسار نفس و تذلل امور و استسلام حکم می‌باشد که بنده در هیچ امری، حکم نراند که هر چه هست فقط اوست نه تنها تسلیم و اسلام بلکه استسلام و ایجاد کردن تسلیم همه جانبه در قلب و نفس و روح.

یکی از علمای سالک و راهیان کوی یار می‌گوید: خشوع با پانزده فضیلت همراه است که این فضائل از لوازم مقارن یا متأخر از خشوع می‌باشند.
 و آن‌ها عبارتند از:

«استکانت»، «انقیاد»، «انکسار»، «تأثر»، «تسلیم»، «تواضع»، «قلع»، «اخذ»، «خوف»، «رغبت»، «رهبت»، «خفض»، «طاعت»، «قبول» و «لینت» که این پانزده صفت برای خاشعان حاصل است و خشوع در نماز قطعاً و جزماً به این پانزده صفت پدید آید که در آیات و روایات ذکر شده است. شرح هر يك از این پانزده فضیلت از حوصله این نوشتار خارج است. (65)

تعبیر مختلفی از بزرگان دین رسیده است، از جمله این که، ایمان به عمل و عمل به یقین و یقین به خشوع بستگی دارد.

و گفته‌اند که نشانه خاشع چهار چیز است:

مراقبت در همه احوال، نیکو کاری در همه اعمال، اندیشه قیامت در همه افعال و مناجات با خدا در همه اوقات.
 باری آن‌کس که قلبش خاشع باشد، اعضای او نیز خاشعند.

پیغمبر اکرم، درباره کسی که در حال نماز با سر وریش خود بازی می‌کرد، فرمود: «مَنْ خَشَعَ قَلْبُهُ خَشَعَتْ جَوَارِحُهُ» آن کس که دلش خاشع باشد، اعضای او هم خاشع است و نیز پیغمبر فرمود: «بپرهیزید از خشوع منافقانه، و آن، این است که جسد و پیکر در حال خشوع باشد ولی قلب خاشع نباشد» در نماز چشم به پایین دوخته و اطراف و اجنحه را کوچک کرده، ولی به افکار شیطانی سرگرم می‌باشد که خشوع منافقانه است.)
خشوع در آیات قرآنی به دو مفهوم آمده است. یکی به معنای فروتنی از روی ترس و تواضع کامل در پیشگاه خداوند است که در سوره بنی اسرائیل، آیه 109 آمده است:

«وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا» و دیگری به معنای خشوع اعضا و جوارح است که در آیه 108 سوره طه فرمود: «وَوَخَّشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَانِ»

بعضی افراد به ظاهر حالت خشوع می‌گیرند و در نماز قیافه خاشعانه دارند ولی دل، در ترس و تسلیم و خشوع نیست. اینان خشوع را بر خود تحمیل می‌کنند تا دیگران را بفریبند و این است معنای خشوع منافقانه که پیغمبر، همه را از آن نهی فرموده است و متأسفانه زیاد دیده می‌شود.

«فضیل بن عیاض» گفت: خشوع، خاموشی سیر بود (نه سکوت در علن) به شرط ادب اندر مشاهدت حق. (66) و «ابراهیم ادهم» گفت: خشوع از مقدمات غلبات هیبت بود، که هر کس هیبت حق را برتر و غالب بداند ناگزیر از خشوع است. (67)

به هر حال همان گونه که از رسول خدا (ص) سؤال شد: «مَا الْخُشُوعُ» و ایشان فرمود: «التَّوَضُّعُ فِي الصَّلَاةِ» (68)، از خداوند بخواهیم که در نماز اعضای خاشعانه داشته باشیم که ثمره آن، نیل به رضوان الهی و درجات بهشت است. آری هر کس که به خشیت الهی واصل شود، به خداوند قریب است و به جهان غریب که «مَنْ ارَادَ عِزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ وَ غِنًى بِلَا مَالٍ فَلْيَنْتَقِلْ مِنْ دَلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ بِخُشُوعٍ قَلْبِهِ إِلَى بَابِ اللَّهِ». در تعقیبات نماز می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَتَّبِعُ وَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ مِنْ صَلَاةٍ لَا تَرْفَعُ». بار خدایا از درونی که سیر نشود و از دلی که نهراسد و از دانشی که بهره ندهد و از نمازی که فراز نگیرد و به فراز نرسد و نرساند، به تو پناه می‌برم.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی
این ره که تو می‌روی به ترکستان است

دهم

مقام خشیت

قوله تعالی :

«الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ» (69)
«وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ» (70)

این آیات، خشیت از خدا را متذکر شده و نماز و خشیت را به همراه هم آورده است. بنابراین توضیح مختصری درباره خشیت لازم است. در قرآن کریم، کلماتی مانند: «خوف»، «وجل»، «انذار»، «حذر»، «بأس»، «خشوع»، «تقوا»، «هلع»، «شفقت»، «رهبت» و «خشیت» آمده است که بیانگر ابعاد مختلف ترس هستند و ما نیز در فارسی، کلماتی مانند: ترس، دهشت، هراس، بیم، نگرانی، فرار، دلهره و وحشت را به کار می‌بریم.

کلمه خشیت که مورد نظر ماست و در ارتباط با نماز به کار رفته است به معنای مراقبت و مواظبت همراه با خوف است. یعنی نگرانی همه جانبه و عمیق نسبت به نماز، که موجب مواظبت همه جانبه از آن می‌شود.

«خشیت» از خدای رحمان، خشیت از قیامت و خشیت از مردم، که در قرآن ذکر شده، به همین معنا آمده است، با این تفاوت که خشیت از مردم يك امر اعتباری است و مورد انتقاد الهی قرار دارد. در جبهات قتال، شاید می‌خواستند ترس و نگرانی را به مؤمنین القاء کنند که خداوند می‌فرماید:

«فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اَخْشَوْنِي» نگران آن ها نباشید، آن ها نمی‌توانند کاری بکنند، بلکه نگران من باشید و مواظبت کنید که فرمان‌های مرا عمل کنید.

خشیت از قیامت هم به معنای آن است که آدم مؤمن، علی‌الدوام به یاد قیامت بوده، مراقب اعمال و رفتار خود باشد که احیاناً خلاف دستورهای خداوندی عمل نکند. در عین حال از حالات قیامت در خوف دائم است و مراحل قیامت از «بعث» و «حشر» تا «میزان» و «صراط» را علی‌الدوام به یاد می‌آورد.

خشیت از خداوند نیز همین است، یعنی مواظبت و مراقبت بر اعمال در انجام اوامر و ترك نواهی الهی از روی خوف. بنابراین چنین فردی همه امور را دقیقاً زیر نظر گرفته، ضمن علم و آگاهی نسبت به آن ها، از آن ها مواظبت می‌کند و این همه را براساس ترس از مقام عدالت گستره‌ی خداوند انجام می‌دهد. پس خشیت، دایره مدار علم و آگاهی است و این که در قرآن ذکر شده است: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» یعنی تنها دانشمندان و علما در اندیشه خدا بوده، دارای خشیت الهی‌اند، به همین نکته اشاره فرموده است؛ یعنی خشیت همراه علم و دانایی است. آن‌ها که به خداوند معرفت دارند و بندگی او را می‌شناسند، از خداوند در خشیت‌اند. کلمه «إِنَّمَا» مشعر به حصر است و خشیت نیز بر الوهیت مقدم است. یعنی فقط علما ترس از خداوند دارند و بس. گویا اعتقاد به الوهیت خدا پس از خشیت حاصل می‌شود و طبیعی است که این افراد سزاوار بندگی خداوند و بنده حقیقی همین‌ها هستند. یعنی فقط انسان‌هایی که خدا را از روی علم و آگاهی بندگی می‌کنند و از خدا می‌ترسند.

آیه دیگری که تبلیغ و ابلاغ دستورها و رسالات خداوندی را به خشیت منوط نموده است، آیه 39 احزاب است که این مقام را مخصوص مبلغین دین و عالمان متقی دانسته است، آن جا که فرموده است: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» یعنی آن هائی که پیام‌های خدایی را تبلیغ می‌کنند و می‌رسانند، از او می‌ترسند و از هیچ کس جز او نمی‌هراسند، که خداوند در حساب رسی کافی است. (71)

البته این چنین خشیت مقدمه ای است برای اشفاق که آن عبارت از ترس دائم است. اشفاق نیز مقامی بزرگ در سیر و سلوک است که فعلاً به آن نمی‌پردازیم.

و از این روی خواجه عبدالله در جایی می‌گوید: (از رهبت) که ترس توأم با لرزش دل است (اشفاق زاید که خدای فرموده است:

«الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ» و اشفاق ترس دایم است و از خشیت اشفاق پدید آید. بنابراین خشیت امری است واسطه میان خوف و مراقبت و نمازگزاران دارای خشیت، کسانی هستند که ضمن نماز، مراقبت و وقت و اذکار و مقدمات و مقارنات آن را به نیکی و کامل انجام دهند و لحظه‌ای و آنی از خوف و ترس الهی در این امر غافل نمانده، کوتاهی نکنند.

بزرگی را از خشیت پرسیدند، گفت: خشیت آرمیدن میان خوف و رجاء است. دیگری را از سالکان گفتند که خشیت چیست؟ گفت: مواظبت همراه با امید، مراقبت با وعید، مراودت همگام با نوید. در مواظبت ناامیدی نسزد و در مراقبت وعده نزیبد و در مراودت مایوسی نباشد.

امیرالمؤمنین (علی) ع فرمود: «الْخَشْيَةُ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ شِيمَةُ الْمُتَّقِينَ» (72) و هم فرمود: «خَشْيَةُ اللَّهِ جَمَاعُ الْإِيمَانِ» (73). و امام (علی) ع در وصیتش به امام حسن (ع) فرمود: «أوصيك بِخَشْيَةِ اللَّهِ فِي سِرِّ أَمْرِكَ وَ عَلَانِيَتِكَ» (74) بنابراین خشیت راه و روش متقین و جامع درجات ایمان دانسته شده که باید در پنهان و آشکار به آن توجه داشت. چرا که، به طور کلی خشیت انسان را از تجری به گناه باز می‌دارد و اندیشه معصیت را از او دور می‌سازد.

در قرآن کریم، مراتب مختلف و متعددی برای خشیت ذکر شده است، از آن جمله خشیت‌های اعتباری و ترس از دست دادن مال و اولاد و یا خشم مردم، تا خشیت از خداوند تبارک و تعالی که خداوند آن را موجب ریشه و لرزش اندام آدمی دانسته و فرموده است: «تَشْعُرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ» (75) و سرانجام مقام والای شفاعت را برای چنین افرادی محقق دانسته و فرموده است: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» (76). بله در قیامت اولین شفیع خداوند است، سپس پیغمبران و ملائکه و کروبیان، آن گاه زمان و مکان، آن گاه شهدا، سپس علما و دانشمندان و پس از آن هر مؤمنی که دارای مقام خشیت باشد.

مقام ذکر

قوله تعالی:

« أقيم الصلوة لِذِكْرِي » (77)

ما در نوشتاری جداگانه تحت عنوان «جایگاه فرهنگی ارتباطات نماز در قرآن» به این مطلب اشاره کرده‌ایم که تعبیر مختلف قرآن از نماز، که گاه به «صلوة» و گاه به «ذکر» و گاهی به «دعا» و گاهی به «عبادت» و گاهی به «تسبیح» یا «رکوع» و «سجده» و «قرآن» آمده است، هر يك ناظر به جنبه‌هایی از این عبادت و نیایش به درگاه ربوبی است و هر کدام بعدی از ابعاد فرهنگی نماز را بیان می‌کند و گویای جنبه‌های اجتماعی، فردی و روحی نماز می‌باشد و یا به جایگاه، خاستگاه و پایگاه نماز اشاره دارد، که فعلاً این مطلب مورد بحث ما نیست. در این جا به مقوله «ذکر» از دیدگاه عرفان اشاره مختصری خواهیم داشت و زاویه ارتباطی آن را به نوشتار فوق‌الذکر وا می‌گذاریم. (78)

«ذکر» ششمین منزل از بدایات است که در مسیر سلوک الی الله مطرح می‌باشد و پس از انابه و تفکر حاصل می‌آید. یعنی ذکر نتیجه تفکر است که گفته‌اند: تفکر، جُستن است و تذکر، یافتن و انابه، جستن. اما ذکر یا از روی ترس است یا به امید و رجا و یا براساس میل و نیاز. پس ذکر را سه مرتبه است: ذکر اگر از روی ترس باشد، باید سنت‌ها و عادات را بشکنند و بیوشاند و سرانجام آن را نادیده بگیرد و ذاکر بر اوقات شوریده خود تأسف پیدا کند.

اگر ذکر به امید باشد، باید آدمی را به توبه بیاورد و شفاعت شافعان بخواهد و رحمت حق را طلب کند. و اگر ذکر به نیاز باشد، باید با مناجات پیوسته گردد، خود را لایق حضور سازد و به این آشنایی شاکر و شاد بماند و با دل گشاده به مولا بنگرد. از این جهت است که ذاکران، ذکرهای مختلف و زمزمه‌های گوناگون دارند. مثلاً تکرار صفات و اسامی حضرت حق را در حساب ابجد گفته‌اند. مانند قدوس که 170 بار تکرار می‌شود، یا الله که 66 مرتبه و رحمن که 298 بار و به تدریج به حساب ابجد کبیر محاسبه و تکرار می‌شود. مرحوم شهید آیت‌اللمزاده حاج آقا مصطفی خمینی در تفسیر قرآنش به بعضی از آن‌ها اشاره کرده است.

ذکر از مرحله ترس شروع می‌شود و به مراحل برتر می‌رسد، تا جایی که خداوند تبارک و تعالی به ذکر تو می‌آید و بسیار فرق است که تو ذاکر حق باشی با موقعی که او ذاکر تو باشد. که خداوند فرمود: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»

حضرت امام خمینی (ره) فرمود: «در راه ذکر و یاد محبوب هر چه تحمل مشقت کنی، کم کرده‌ای، دل را عادت بده به یاد محبوب، تا بلکه به خواست خدا صورت قلب، صورت ذکر حق شود. بعد اضافه می‌فرماید: شیخ عارف کامل ما، شاه آبادی، می‌فرمود: شخص ذاکر مانند طفلی است که زبان باز نکرده، آن قدر تکرار می‌کند تا معلم از طفل تبعیت می‌کند و خستگی آن تکرار بر طرف می‌شود، و گویی از طفل به او مدد می‌رسد. آدمی باید با تکرار ذکر، زبان قلب را بگشاید، تا قلب از زبان تبعیت کند، و تعب تکرار مرتفع شود. اول زبان ذاکر است و قلب از او تبعیت می‌کند، پس از آن قلب ذاکر و زبان از او تبعیت می‌کند، تا در پی هر دو، روح و قلب و سر و سرالسر، به ذکر آیند و خداوند تبارک و تعالی به ذکر آن‌ها در آید و او جل و علا، ذاکر گردد. امام صادق علیه السلام فرمود: «وَأَجْعَلْ ذِكْرَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ أَجْلِ ذِكْرِ تَعَالَى إِيَّاكَ فَانْهَ ذِكْرَكَ وَهُوَ غَنَى عَنْكَ فَذَكَرْ لَكَ أَجَلَ وَاشْهَى وَاتْنَى» یعنی ذکرت را تا آن جا برسان که به خاطر این که تو را یاد می‌کند، تو ذاکر او گردی. او با این‌که از تو بی نیاز است تو ریاد می‌کند، پس ذکر او از تو مهم‌تر، بالاتر و روشن‌تر است.» (79)

در اصطلاح عرفا، ذکر غیر از ورد است. چون که ورد عبارت است از گفتار و ذکر لفظی که به زبان جاری شود ولی ذکر عبارت است از توجه به معنا با مرور به قلب.

و گفته‌اند: ذکر دارای اقسامی است (خیالی و نفسی و سرّی و ذاتی). یکی از بزرگان گفته است: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُؤَلِّيَ عَبْدًا فَتَحَّ عَلَيْهِ بَابَ الذِّكْرِ ثُمَّ فَتَحَ بَابَ الْقُرْبِ» یعنی وقتی خداوند بخواهد بنده‌ای را سرپرستی کند در ذکر به روی او می‌گشاید و سپس او را به خود نزدیک می‌سازد. یعنی ذکر مقدمه تقرب الی الله است.

امام باقر (ع) فرمود: کار سه دسته از همه مشکل‌تر است:

اول، منصفانه با خود رفتار کردن و آنچه را که برای خود نمی‌خواهد برای دیگران نیز نخواهد و به عکس آن، که «أَحْبَبُ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ» به آن اشارت است.

دوم، مواسات با مردم ولو به ضرر خود باشد، که فرمود: «تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ بِمُؤَسَاتِ إِخْوَانِكُمْ» سوم، یاد خدا در همه حال داشتن و سپس اضافه فرمود: «الْمُؤْمِنُ دَائِمُ الذِّكْرِ، وَالذِّكْرُ لَيْسَ مِنْ مَرَاسِمِ اللِّسَانِ وَ مَنَاسِمِ الْفِكْرِ وَ لَكِنَّهُ أَوَّلًا مِنَ الْمَذْكُورِ وَ ثَانِيًا مِنَ الذَّاكِرِ.» شبیه این بیان از امام علی(ع) نیز نقل شده است. (80) در بیانی از حضرت صادق (ع) نقل شده است که ذکر دارای مراتبی است. یعنی ذکر زبان، حمد و ثنای خداست، ذکر نفس و جان، کوشش و رنج بردن است، ذکر روح، خوف و رجاء است، ذکر قلب، صدق و وفا می‌باشد و ذکر سر، رؤیت و لقاء است که در این مرتبه به مصداق فرموده: خداوند: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» اوست که ذکر ذاکر بلکه ذاکر را رفیع می‌سازد و این خود عروج ذکری است برای ذاکر.

از آیات کریمه قرآن نکته‌های بسیار عزیز و ارزشمند در مورد ذکر حق استفاده می‌شود، از جمله این که ذکر خدا کردن از راه ذکر نعمت‌ها، ذکر ایام‌الله، ذکر تمکن‌های مادی، ذکر آلاء الله، ذکر اسمای الهی، ذکر قرآنی و قرائت آن یا نماز و قرائت آن، ذکر آیات الهی، ذکر قیامت و یا ذکر رحمت‌های خداوند بیان شده است و این که از همه این راه‌ها انسان جزو ذاکرین است و از این راه‌ها ذکر خدا عملی می‌شود. هم‌چنین در آیات بسیار، ذکر خدا را برای اولواالالباب و خردمندان محقق فرموده است و یا این که در آیات متعدد، نماز را ذکر خدا دانسته و بلکه ذکر خدا را منحصراً در نماز بیان داشته است؛ مانند آیه 15 سوره اعلی، آیه 34 سوره طه، آیات 41 و 191 سوره آل عمران، آیات 103 و 142 سوره نسا، آیه 45 سوره عنکبوت، آیه 37 سوره نور، آیه 9 سوره جمعه و آیات و مطالب دیگری که باید به آن‌ها توجه داشت. از جمله مطالبی که در آیات قرآن بیان شده چیزهایی است که مانع ذکر و یاد خداست. این موانع عبارتند از: بی‌خردی، وسوسه‌های شیطانی، وسوسه‌های خلقی و قساوت دل. با تفصیلی که در بعضی روایات اهل بیت علیهم السلام آمده این چهار چیز مانع ذکر هستند. تمام این موارد در قرآن آمده و شرح آن نیازمند بحث طولانی است.

و در برابر، آنچه موجب می‌شود که ذکر کثیر گردد، عبارت از خشوع و خردمندی و برتر از همه توفیق الهی است. یعنی عرفان و آگاهی و تواضع نفسانی زمینه را برای ذکر و یاد خدا کردن، لایق می‌سازد. از این جهت گفته‌اند که تفکر در آلاء الهی و اعاده به رب الناس و خدمت به خلق خدا توفیق ذکر را برای ذاکر به همراه خواهد داشت.

و نیز در آیات قرآنی به ثمرات مثبت ذکر خدا و آثار منفی ترک آن اشاره شده است. از جمله ثمرات مثبت آن است که، ذکر و یاد خدا، ظرفیت روحی را بالا می‌برد و آدمی را به مقام صابران می‌رساند و نیز به او آرامش می‌بخشد که فرمود:

«أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» یعنی دل آرام گیرد به یاد خدا و یا در جامعه مؤمنین آثار مثبت و نیکویی در برخورد‌های اجتماعی ایجاد می‌کند.

در روایات پیشوایان دینی علیهم‌السلام تعابیر و بیانات لطیفی در مورد ذکر بیان شده است، از جمله فرموده اند: ذکر، مایه زندگی و روشنایی دل و کلید انس و توانایی جان و جلوه قلب و دور کننده شیطان، و شفای قلب و بازدارنده از نفاق و ثمره پاکی و موجب شرح صدر و نفی خواطر و خروج از غفلت و ورود به صحرای مشاهدت و منشور ولایت و مجالست با بهشتیان، می‌باشد و انسان ذاکر این آثار و خیرات را جزماً و قطعاً احساس می‌کند.

حضرت موسی(ع)، به هنگام مناجات عرض کرد: پروردگارا! تو کجایی؟ آیا دوری که صدایت کنم و یا نزدیکی که با تو زمزمه کنم؟ وحی رسید که من همنشین کسی هستم که ذکر مرا گوید. عرض نمود: چه کسی در پناه تو است در روزی که جز تو پناهی نیست؟ خطاب آمد، آن‌هایی که مرا یاد کنند من نیز آنان را یاد کنم، آن‌ها را دوست می‌دارم و آنان در پناه من اند، و به خاطر آنان عذاب را از اهل زمین بر می‌دارم.

در دعای کمیل می‌گوییم: «أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَ فَدْسِكَ..... أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً» خداوند! به حق و تقدس تو می‌خواهم که شب و روز، مرا ذاکر خود قرار دهی و دلم رابه ذکرت آبادسازی. امام صادق (ع) فرمود: حلاوت و شیرینی در سه چیز است: در ذکر و در نماز و در قرائت قرآن. ذکر با خدا گفتن است، نماز به خدا گفتن و قرآن خواندن، خدا با خلق گفتن است.

رابعه عدویه در مورد ذکر حق می‌گوید:

أَحِبُّكَ حُبِّينَ حُبِّ الْهَوَى
وَ حُبًّا لِأَنَّكَ أَهْلٌ لِذَاكَ
فَأَمَّا الَّذِي هُوَ حُبُّ الْهَوَى
فَذِكْرُكَ فِي السَّرِّ حَتَّى أَرَاكَ
وَ أَمَّا الَّذِي أَنْتَ أَهْلٌ لَهُ
فَسُغْلَى بِذِكْرِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ

فَلَا الْحَمْدُ فِي ذَا وَ ذَاكَ لِي
وَلَكِنَّ الْحَمْدُ فِي ذَا وَ ذَاكَ (81)

یعنی خدایا تو را به دو گونه دوست می‌دارم: یکی دلم برای تو تنگ است و دل هوای تو می‌کند، و دیگری، چون تو دوست داشتنتی هستی. آنجا که دل هوای تو می‌کند، در حال سر و خفا و درون، آنقدر ذکر تو می‌گویم و از تو یاد می‌کنم تا تو را ببینم و آنجا که تو دوست داشتنتی هستی، آن چنان غرق تو و یاد تو می‌شوم که از غیر تو دور می‌مانم. و خلاصه تعیین محبت به تو و نشانه عشق به تو، یاد کردن از توست.

من در عین حال به این دو نوع دوستی رضا نمی‌دهم، چون هر دو از انانیت سرچشمه می‌گیرد. و باز هم می‌گویم «من» با این حال سپاس تو را می‌گویم که توفیق هر دو قسم از یاد خود را تو داده‌ای. آری، «ذِكْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاكِرِينَ».

بیان لطیفی از رسول خدا(ص) نقل شده است که فرمودند: ذاکران خدا، ثواب مجاهدان راه او را خواهند داشت و هر کسی تشنه می‌میرد، جز آن که در ذکر خدا و یاد او باشد(82). بعضی از عرفا گفته‌اند که ذکر سه قسم است: ذکر عادت، ذکر حسبت و ذکر محبت. ذکر عادت بی ارزش است چون از سر غفلت است. ذکر حسبت بی‌زیور است چون برای درخواست مزد است، ولی در ذکر محبت، هدیه و ودیعت است.

ذاکر نیز سه نوع است: ذاکر خائف که ترسان از کیفر است و دوم ذاکر راجی که به امید پاداش است و سوم ذاکر محب که با سوز و گداز است.

کسی که گفت: «تَطْمِئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» از دو کس خبر داد، یکی مرید و دیگری مراد و مرید را خطاب آمد: «اذکرونی» و مراد را گفتند «اذکرکم» و در این نمودند که مرید طالب ذکر است و مراد مطلوب ذکر:

کارت زنیاز می‌کشاید نه نماز
بازیچه بود نماز بی ذکر و نیاز

برای آشنایی به آداب ذکر و اذکار مجرب می‌توانید به کتاب سیر و سلوک علامه بحر العلوم مراجعه کنید. اما در آیه 45 سوره عنکبوت ضمن بیان تأثیر نماز در جلوگیری از فحشا و منکر، از نماز به ذکر تعبیر شده است و بعضی گفته‌اند این آیه خبر می‌دهد که نماز انسان را از زشتی باز می‌دارد، حال آن که بسیاری از افراد نماز گزارند که هم چنان به کارهای زشت دست می‌زنند. پس گفته‌اند که صلوة در آیه به معنای نماز نیست بلکه به معنای دعاست و بعضی گفته‌اند صلوة در آیه نکره است و معنایش این است که بعضی نمازها دارای چنین تأثیری است.

ولی حق این است که اصولاً نماز ذکر است. یعنی نماز عبادتی است که نماز گزار را به صفت ذاکر حق بودن، موصوف می‌سازد و آن ذکر و یاد خداست که انسان را از گناه باز می‌دارد. مقصود از نماز، رسیدن به صفت ذاکر است که اثر طبیعی نماز می‌باشد. ولیکن به شکل اقتضاء، نه به نحو علیت.

بنابراین بازداری از گناه، اثر طبیعی نماز است. اگر شما حال نماز گزاران را با تارکین نماز مقایسه کنید، ملاحظه خواهید کرد که تارکین نماز، چون از ذکر غافلند، در روزه و حج و طهارت و اخلاقیات هم بی توجه و سهل انگارند. ولی نماز گزاران، از گناهان پروا دارند و از فحشاء و منکرات خوددارترند که به راستی «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ».

اگر نماز را ذکر نامیده‌اند، برای آن است که نماز مشتمل بر ذکر زبانی، یعنی تهلیل و تحمید و تسبیح است و ذکر معاد و رسالت و توحید و مؤمنین در آن است که همه از مصادیق ذکر است، چون عبودیت خداوند را مجسم می‌سازد. به علاوه ترتب غایت بر صاحب غایت است، یعنی نتیجه نماز، ذکر است که فرمود:

«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»

آری هویت اقامه نماز، هویت جامع ذکری است که نماز بی ذکر همانند جاری آب بدون جوی و دریای بدون موج و تنفس بدون هوا و فضا است.

امام علی (ع) فرمود: «مَنْ اسْتَعْلَلَ بِذِكْرِ النَّاسِ قَطَعَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَنْ ذِكْرِهِ» (83)

آن کس که به یاد مردم مشغول باشد خداوند یاد خودش را از او می‌گیرد. یعنی کسانی که غیبت و بدگویی از دیگران می‌کنند یا به تملق و تعریف دیگران توجه دارند و خلاصه دیگران را پیایی در نظر دارند، توفیق ذکر خدا را ندارند. به عنوان حسن ختام این مبحث به آیه‌ای از کتاب خدا؛ قرآن کریم، اشاره می‌شود که خداوند تعالی فرمود:

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (84)

هر آن کس که از یاد من روی گرداند، زندگی سختی در پیش دارد و در قیامت با کوری محسورش می‌کنیم.

بزرگان از این آیه چنین استفاده کرده‌اند: کسی که تارك نماز باشد زندگی سختی خواهد داشت و در قیامت چشم دیدار حق را ندارد و به لقای خدا نمی‌رسد.

ابعاد دیگر نماز و ذکر در آیات 191 آل عمران، 142 نساء، 41 آل عمران، 205 اعراف، 25 انسان، 103 نساء و آیات دیگر ذکر شده است که فعلاً مجال بررسی آن‌ها نیست.

صمت و جوع و سَهَر، غُزَلت و ذکری به دوام
ناتمامان جهان را کند این پنج تمام

دوازدهم

مقام سکونت

قوله تعالی:

«وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (85)

بر آنان نماز بخوان که نماز تو خود آرامش است مر آنان را و خدا شنوای داناست. در این آیه به رابطه میان نماز و سکینه که یکی از مقامات سیر وسلوک است، اشاره شده است. سکینه به تعبیر خواجه عبدالله انصاری در منازل السائرین پنجاه و هشتمین مقام است. سکینه و سکونت از ماده سکون به معنای آرامش گرفته شده و در مقابل حرکت است و در آن استقرار بوده، رفع اضطراب و تشویش و تحیر و تردید ملحوظ است. سکینه در درجه عالی به طمأنینه تعبیر می‌شود و طمأنینه از وادی سکینه حاصل می‌گردد.

در سکینه، استحکام، استقرار، وقار، نورانیت و عدالت نهفته است که هر يك به تنهایی ابعاد سکینه را بیان می‌کند. اعمال و عباداتی که بر اساس فطرت انجام گیرد توأم با استقرار و آرامش است و چون با ممارست و تکرار انجام پذیرد با سکونت همراه است و فضیلت است و چون در وجود آدمی به استحکام آید، مقام است، مقامی گسترده و فراگیر. ولی اگر برخلاف فطرت و در ارتباط با امور دنیوی و توأم با وهم و خیال و اعتباریات انجام گیرد، موجب انحراف از صراط مستقیم می‌شود و بدون استقرار و سکینت است. همان طوری که در سوره انعام، آیه 122 می‌فرماید: «او من كان ميتاً فأحييناه و جعلنا له نوراً يمشي به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها». آیا مرده‌ای که زنده‌اش ساختیم و برایش نوری قرار دادیم که در میان مردم بدان مشی کند همانند کسی است که در تاریکی‌هاست و از آن بیرون شدنی نیست؟ یعنی کافران به علت گرفتار بودن در ظلمت‌ها، دچار اشتباه می‌شوند، چون از فطرت جدا افتاده‌اند.

از آیات متعدد قرآنی استفاده می‌شود که در سکینت و سکونت، نورانیت کامل است، نظیر آیه 28 سوره حدید: «يَجْعَلُ لَكُمْ نُوراً يَمْشُونَ به و يغفر لكم»، آیه 22 سوره مجادله: «اولئك كَتَبَ في قلوبهم الايمان وَاَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ»، آیه 4 سوره فتح: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزِدُوا إِيمَاناً مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً»، آیه 26 سوره فتح: «فأنزل الله سكينتهُ على رسوله و على المؤمنين و الزمهم كلمة التقوى و كانوا أحق بها و اهلها»، و نیز آیه 41 سوره توبه: «فأنزل الله سكينتهُ عليه وَاَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا»

پس سکینه از نورانیت حاصل آید که عبارت است از ایمان و ایمان مایه اصلی تقواست و در نتیجه آن، خائف به امنیت می‌رسد و وحشت و حزن و خوف به تسلاهی روح و صفای باطن می‌انجامد.

خلاصه این که سکینت و سکونت حالت قلبی است که موجب آرامش نفس و ثبات قلب می‌شود.

بر طبق آیات قرآنی، سکینت ملازم با ازدیاد ایمان و ملازم با تقوای قلبی است. به بیان استاد مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، عدالت، انسان را از ارتکاب گناه کبیره باز می‌دارد ولی سکینت ملکه‌ای است که انسان را از کبائر و صغائر حفظ می‌کند، یعنی تالی‌تلو مقام عصمت است و بنابراین در عرفان اسلامی از مقام عصمت به مقام سکینت تعبیر می‌شود و در قرآن خداوند روح انسانی را به خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «روحي». در

مورد سکینت هم می‌فرماید «انزل الله سکینته» یعنی خدا سکینه خود را بر پیغمبر و مؤمنین نازل کرده است و چون از خداست فقط او باید این مقام را افاضه کند و بدون اعانت او حاصل نمی‌گردد.

در بعضی آیات قرآن سکینه با کلمه جنود (یعنی لشکریان حق) با هم ذکر شده است به این معنا که سکینت نیز از جنود الهی است. به عبارت دیگر سکینت الهی توأم با یاری ملائکه مخصوص پیغمبر و مؤمنین است و وقتی انسان نماز را با خشوع و خضوع به جای آورد می‌رسد به مقام آرامش روحی می‌رسد و در این مقام همه فرشتگان نیز در خدمت او و برای اویند.

خواجه در صد میدان سکینه را میدان پنجاه و یکم دانسته، می‌گوید: از میدان رعایت، میدان سکینه زاید. «قوله تعالی: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»^{۸۵}
سکینه و آرامش دل در سه مرحله و سه جای است:

۱- در توحید 2- در خدمت 3- در یقین

اما سکینه توحیدی در قلب و روح انسان سه تأثیر دارد: اول ترس است از روز ناآزموده و دوم شناخت خداوند نا اندر یافت (در مورد خداوندی که به تصور و دریافت نمی‌گنجد) و سوم نورانیت دل به دوری از وسوسه، تردید و تحیر که محب خدا می‌شود.

اما دوم سکینه مربوط به خدمت نیز دارای سه اثر است:

۱- در دل داد به سنت کردن.

۲- اعتماد به اهل کرده تا از هر وسواس آزاد شود. (اعتماد به اهل دین داشته باشد و هر کسی را که اهلیت سیر و سلوک دارد، به او اعتماد کند تا هیچ وسواسی نداشته باشد تا راهبر و رهروان را برگزیند.)

۳- و خلق را فراموش کند تا از ریا آزاد گردد. (که منظور از ریا، رناء الناس است و آن کس که خلق را برای پادش نداند و به یکباره فراموش کند، عمل ریائی ندارد و آزاد می‌ماند.

و اما سوم سکینه در یقین، موجب می‌شود که به تقسیم قسّام راضی باشد. که خداوند فرمود: «نَحْنُ قَسَمًا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (86) ما تقسیم کننده‌ایم... مؤمن وقتی به سکینه رسید به هر چه او تقسیم کند، راضی است.

یکی درد و یکی درمان پسندد

یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران

پسندم آنچه را جانان پسندد

که رضایت از علائم سکینه است. و دیگر این‌که زیان و نفع از يك جای بیند تا از خود فارغ گردد.

و یکی دیگر به اسم وکیل بیسندد و به خدا توکل کند تا از علایق رها شود. توکل به خدا کرده، به هیچ چیز دل نمی‌بندد.

پس ایمان به غیب «قیامت و خدا» و محب خدا بودن و عدالت داشتن و اعتماد به اهل و فراموشی خلق و رضایت به رضای خدا داشتن و تسلیم و توکل همه نشانه‌های سکونت و سکینت است که از مقام رعایت حاصل می‌شود و مقدمه است بر طمأنینه. (87)

در پایان به ذکر نمونه‌ای از انسان به سکونت رسیده، اشاره می‌شود:

پیغمبر، جوان لاغر و نحیفی را در مسجد دید که چهره‌اش زرد و چشم‌هایش به حدقه نشسته بود. وی را فرمود: ای جوان چگونه صبح کرده‌ای؟ گفت: در حال یقین، فرمود: موقنین علامتی دارند، علامت تو چیست؟ گفت: علامت من، شب تا صبح بیدار بودن است، آن چنانم که مردم را در صحرای محشر برای حساب می‌بینم.

پیغمبر به اصحابش فرمود: این بنده‌ای است که خداوند قلبش را به نور ایمان منور کرده و به او مقام سکونت داده است.

مقام صبر

قوله تعالی:

«و اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (88)

در قرآن به طور دقیق 103 بار موضوع صبر تکرار شده است که در 4 آیه آن خداوند وعده همراهی با صابرين را داده و فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» و در آیه ای دیگر نیز به آن ها بشارت داده است. در بسیاری از آیات، صبر و نماز با یکدیگر پیوند خورده‌اند، گاهی به طور مستقیم و گاهی غیر مستقیم، مثل آیات 151 و 44 سوره بقره، آیه 16 سوره لقمان، آیه 35 سوره حج، آیه 19 سوره رعد، آیه 131 سوره طه و آیه 114 سوره هود. صبر، عبارت است از: ظرفیت روحی در تمام شرایط و حالات، بدان گونه که در ثروت، مغرور و سر مست نشود و در فقر، ناامید نگردد. در نعمت نلغزد و خود را نبازد. نه در بلاها مأیوس شود و نه در امکانات مغرور گردد. عاقبت‌اندیشی و انجام خواهی، او را از نومیدی و شتابزدگی دور سازد. شاکر به درگاه خداوند و مهربان با خلق و آشنای با خود باشد.

در آیات کریمه قرآن، فرمان صبر و شکیبایی بر همه آدمیان رسیده است لیکن هر کس بنا بر ظرفیت های اعتقادی و روحی، دارای درجه‌ای از صبر خواهد بود.

«عامیان»، «عالمان»، «عارفان»، «عابدان» و «پیغمبران» هر يك بنا به ظرفیت های وجودی و مسوولیت های مختلف، باید از صبر بهره‌ای داشته باشند، از این روی در تقسیم بندی صبر گفته‌اند: «الصَّبْرُ خُرُوجُ الْجَزَعِ عِنْدَ الْفَاقَةِ وَ نَشَاطُ الْقَلْبِ عِنْدَ الْبَلَاءِ وَ إِثَارُ الْبَلَاءِ عَلَى الرَّاحَةِ» (89)

یعنی شکیبایی عبارت است از: بی تابی نکردن در بدی‌های سخت و ناگواری‌ها و نشاط مندی به هنگام فرا رسیدن گرفتاری و پذیرش بلا در برابر آسایش که در افراد مختلف، دارای هویت‌های گوناگون است. بعضی از بزرگان، با استناد به روایات اهل بیت عصمت و طهارت و تعابیر مختلفی که درباره صبر رسیده است، گفته‌اند: صبر دارای مراتب و درجاتی است، از جمله صبر «لِلَّهِ»، صبر «فِي اللَّهِ»، صبر «مَعَ اللَّهِ»، صبر «بِاللَّهِ»، صبر «عَنِ اللَّهِ». صبر برای خدا که از لوازم ایمان و نصف آن است (نصف دیگر آن شکر می‌باشد) عبارت است از خودداری از جزع و بی‌تابی. صبر «فِي اللَّهِ» عبارت است از: ثبات در سلوک طریق حق و ترك کردن عادات و لذات، تحمل بلیات و تصمیم توانمندانه در توجه به منبع کمالات که این مرحله یکی از مقامات سالکین است. صبر «مَعَ اللَّهِ» که مخصوص و مربوط به اهل حضور است که در این مقام سالک از اعتبارات افعال و صفات پاک و مجرد می‌شود و از کمترین درجه غفلت و غیبت، در انس با خداوند دور خواهد بود. صبر «بِاللَّهِ» برای اهل تمکین است که در مقام استقامت حاصل می‌شود، زمانی که به مقام فنا رسیده‌اند، یعنی دیگر خودی نمی‌بینند و خودی ندارند که بخواهند صبر را به خود منتسب کنند، «وَ يَنْظُرُونَ بِئُورِ اللَّهِ وَ يَسْمَعُونَ بِأُذُنِ اللَّهِ» و مصداق کامل «وَ أَنْتُمْ صَبْرَةٌ لِلَّهِ» هستند و مظهر صفت صبرایت حق اند، که خداوند خود صبور است، و انسان کامل مظهر صفات باری تعالی است. البته صبر «عَنِ اللَّهِ» عبارت است از خُلق ناپسند اهل جفا که گرفتار حجاب ظلمانی اند، و صبر آنان، صبوری نیست که به حق نزدیکشان کند، بلکه از روی لجبازی و عناد و یا کراهت و بلاهت است که شکیبایی را به خود تحمیل می‌کنند و آن از جمله خلقیات سوء است که باید از آن دور بود. صبوری موجب قرب به خداوند است که با طیب خاطر همراه باشد.

در قرآن کریم، خداوند متعال، پیغمبر را به صبر دعوت می‌کند. خداوند در آیات کریمه 127 نحل، 24 انسان، 10 مزمل، 130 طه، 55 غافر، 77 غافر، 35 احقاف و 17 ص به مراحل چهارگانه صبر اشاره نموده و پیغمبر را به داشتن این خلق نیکو فرمان داده است، تالین که سرانجام او را به داشتن صبوری همانند و بلکه برتر از صبر، «نوح»، «لوط»، «هود»، «صالح»، «شعیب»، «موسی»، «ابراهیم»، «اسماعیل»، «یعقوب»، «یوسف»، «ایوب» و «یونس» فرامی‌خواند و این پیامبران بزرگ و صاحب اراده را که در امتحانات و آزمایش های مختلف، صبور و سرفراز بیرون آمدند، می‌ستاید و می‌فرماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرِّسْلِ». کسی را پرسیدند، صبر چیست؟ گفت: جام تلخ «لا» چشیدن و از دعوی دم در کشیدن و رنج و محنت به پنهان بردن و شادی و شکر را عیان کردن.

آنان که به درجات والای انسانی رسیدند، به برکت صبر و شکیبایی بود، همان گونه که در داستان حضرت «ایوب»، «یونس» و «یوسف»، با صراحت و تاکید ذکر شده است و کسانی هم که به ذلت، رسوایی و بیچارگی رسیدند، در نتیجه بی صبوری و شتابزدگی بوده است، مانند نمرود، قارون، فرعون و هامان. آری چه خوش گفت لسان الغیب:

صبر کن حافظ به سختی روز و شب

عاقبت روزی بیابی کامرا

پیغمبر اکرم(ص)، مطلبی فرموده‌اند که مانند آن را حضرت امام علی (ع) نیز بیان کرده‌اند و آن این است که،

صبر بر چهار پایه استوار است: (90)

الصبر علی اربع دعائم علی الشوق و الشفقه و الزهاده و الترقب

۱- اشتیاق و علاقه: «الشوق»

۲- ترس و هراس: «الشفقه»

۳- زهد و پارسائی: «الزهاده»

۴- مراقبت و مواظبت: «الترقب»

سپس فرمود: آن کس که مشتاق بهشت است، از شهوات و امیال دور می‌ماند و آن کس که از آتش دوزخ بهراسد، از محرّمات پرهیز خواهد کرد، و آن کس که نسبت به دنیا پارسا باشد، مصائب بر او آسان گردد و آن کس که مراقب زندگی و مرگ است، به سوی خیرات سرعت می‌گیرد. و این است حقیقت صبر.

شما داستان ایوب نبی را که در سوره‌های ص و انبیاء آمده است، ملاحظه کنید که چگونه در برابر از دست رفتن فرزندان، خدم و حشم و سلامت بدن و هر چه که داشت، شکیبایی کرد تا سرانجام از وسواس شیطنی به خدا پناه برد و گفت: «إِنِّي مَسْنِي الضُّرُّ» یعنی «مَسْنِي الشَّيْطَانُ» و در آب چشمه شفا بخش، تن را شست و شو داد و بدن سالم شد و جوانی و زنان و املاک و خدم و حشم باز گشتند تا خداوند فرمود:

« إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا » و جامه «نِعْمَ الْعَبْدُ» بر او پوشانید. آری بنده خوب بودن در گرو صبر داشتن است.

مرحوم شهید مطهری در بحث صبر، به پایان داستان حضرت یوسف اشاره کرده است که به برادرانش گفت: «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (91) آن کس که صبر و تقوا پیشه سازد، عاقبت به خیر خواهد شد و بی پاداش نخواهد ماند. البته همان طور که امام صادق (ع) در مصباح الشریعة فرمود: «الصَّبْرُ أَوْلَاهُ مَرًّا وَ آخِرُهُ حُلُوٌّ» صبر در اول، مشکل و تلخ ولی سرانجام شیرین خواهد بود، همان گونه که گفته‌اند: «صبر تلخ است ولیکن میوه شیرین دارد».

يك نکته دیگر هم باید یاد آوری شود و آن سخن امام صادق(ع) است که فرمود: «إِنَّا صَبْرٌ وَ شِعْرُنَا أَصْبِرُ» یعنی ما خیلی صبر داریم ولی شیعیان ما [از جهتی] از ما صبورترند.

«لِأَنَّ نَصْبِرُ عَلَى مَا نَعْلَمُ وَ هُمْ يَصْبِرُونَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ»

چون ما به آنچه می‌دانیم شکیبایی می‌کنیم، ولی شیعیان ما در برابر آنچه نمی‌دانند صبر می‌کنند.

هاتف آن روز به من مژده این دولت داد

که بدان جور و جفا، صبر و ثباتم دادند.

۱۰۳ موردی که موضوع صبر در قرآن ذکر شده است، عموماً با «تقوا»، «احسان»، «نماز»، «اراده»، «عفو»، «توکل»، «جهاد» و «عفاف» همراه و مربوط است و در سوره عصر، درباره چهار اصل رستگاری، پیروزی، رفع زیان‌کاری و خسران چنین مذکور است که همه انسان‌ها زیان‌کارند، مگر آنان که به چهار اصل توجه داشته باشند:

۱- ایمان و عقیده (باورهای صحیح و عمیق)

۲- عمل صالح (کردار نیکو)

۳- سفارش به حق (هم به خود و هم به دیگران)

۴- سفارش به صبر (هم به خود و هم به دیگران)

روندگان طریقت ره بلا سپرند

رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز

در بیانات پیشوایان دینی علیهم السلام تعابیر لطیفی آمده است، از جمله صبر را مایه گشایش، زیباترین آرایش، نمود شجاعت، کلید نجات، مقدمه پیروزی، رأس امور، نیمی از ایمان و منشأ رضایتمندی دانسته‌اند.

صبر در شهوت، عفاف است، در غضب، شجاعت نام دارد و در معصیت، ورع خوانده می‌شود.

نشانه افراد صابر آن است که از مشکلات خسته نشوند و گرنه حق را ضایع می‌کنند، دیگر این‌که دل‌تنگ نشوند و الا شکرگزار نخواهند بود، و سوم اینکه شکایت نکنند و گرنه معصیت کارند .
مهم‌ترین موارد صبر، صبر در بلا، صبر در عبادت و صبر در معصیت است.
« الصَّبْرُ يَجْمَلُ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا
إِلَّا عَلَيْكَ فَإِنَّهُ لَا يَجْمَلُ »

یعنی شکیبایی در همه مواقع پسندیده است، مگر وقتی که به ضرر حیثیت و هویت وجود مادی و معنوی خودت باشد. برای مثال اگر صبر موجب ذلت تو گردد و افراد ناباب را، بدون هیچ‌حقی، بر تو مسلط سازد، مذموم است .
به طوری‌که گفته‌اند :

اظهار صبر پیش توانگر ز ابلهی است
اشک کباب باعث طغیان آتش است
« صائب تبریزی »

ناگفته نماند: چنان که حضرت امام (قدس سره) در کتاب اربعین حدیث به نقل از عبدالرزاق کاشانی آورده است، صبر به معنای خودداری از شکایت به مخلوق است و الا شکایت به حق تعالی با صبر منافات ندارد. چنان که حضرت ایوب، عرض شکایت به حق نمود. که این مرحله، صبر در مکروهات جسمانی است و الا صبر در فراق محبوب هیچ کس را سزاوار نیست، مگر آن‌که به معشوق و محبوب بگوید .
در دعای شریف کمیل امام علی (ع) فرمود :
« فِهْنِي يَا اَلِهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ، صَبْرْتُ عَلَيَّ عَذَابِكَ فَكَيْفَ اصْبِرُ عَلَيَّ فِرَاقِكَ » از شبلی پرسیدند کدام درجه صبر سخت‌تر است؟
فقال: «الصَّبْرُ لِلَّهِ بَلِ الصَّبْرُ بِالله» (92)

چهاردهم

مقام صدق

قوله تعالی:
« الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْمُنْفِقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالسَّحَارِ » (93)
ارتباط نماز و صدق در آیات متعددی از کلام الله مجید آمده است، که از آن جمله آیات 31 قیامت، 17 آل عمران، 35 / احزاب، 103 توبه و 69 نساء را می‌توان یاد کرد.
« صدق » یکی از اخلاقیات نیکو و سی و پنجمین منزل در سیر الی الله است و به معنای مطابقت امری با حقیقت است.

یعنی چون حضرت حق تعالی نورانیت محض است و در آن ظلمت و نقطه ضعفی نیست، انسان صادق نیز کسی است که در عقیده‌اش نسبت به خدا هیچ گونه بطلان و ضلالت و ظلمتی نیست و دارای نورانیت، درستی و حقیقت می‌باشد؛ که جز صدق نمی‌اندیشد، نمی‌بیند و نمی‌کند. به تعبیری، صادق، ظل الله و مرتبه‌ای از حقیقت و بلکه تو گویی از حق است. صدیق کسی است که ما جانت به الرسل را تصدیق کند که چنین کسی دارای مرتبه‌ای بعد از مرتبه نبیین است و مشمول انعام الهی می‌باشد که فرمود: «اولئك الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين».

امام صادق علیه السلام فرمود: «الْصَّدَقُ نُورٌ مُتَشَعِّعٌ فِي عَالَمِهِ»، صدق نوری است درخشان در عالم معنا، همانند خورشید در عالم مادی، که خود فی‌نفسه دارای نورانیت است و چیزهای دیگر را هم او نور می‌بخشد و متجلی می‌سازد.

طریق صدق پیاموز از آب صافی دل

به راستی طلب آزادی ز سرو چمن

صدق از صفات پسندیده‌ای است که در اثر تمرین و ممارست و تهذیب نفس و تزکیه آن حاصل می‌گردد و در قیامت چیز دیگری جز آن به کار نمی‌آید.

که فرمود: «هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقَهُمْ»، یعنی این روز قیامت، راستان را از راستی بهره‌هاست و تنها راستان، منفعت خواهند برد. پس صدق به معنای واقعی کلمه عبارت است از مطابقت کامل عقیده با حقیقت هستی و حق مطلق.

پایین ترین درجه صدق این است که میان زبان و عمل اختلافی نباشد و مرتبه بعد آن است که در دین صلابت حاصل شود و در خدمت به خلق سنت به کار آید و در معامله با خدا، حسن و نیکی انجام گیرد و سرانجام، آنچه نمایم داشته باشیم و آنچه بخوانیم همان را ببینیم و در پیشگاه خداوند، هر چه بشماریم، همان هم باشیم.

پیغمبران، صلحا و متقین به صفت صدق افتخار دارند و دیگران نیز در قیامت بر مدار صدق، از بهشت برین بهره دارند و یا بالعکس، دروغ‌گویان و دروغ‌پنداران به دوزخ ورود دارند، که فرمود:

«لَيْسَ لِلصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ وَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا» (94)

مقام صدق، آن چنان آدمی را توانمند می‌سازد که مؤمن نه تنها از مرگ نمی‌هراسد بلکه در انتظار مرگ هم خواهد بود تا خود را از این میان بردارد، که گفت:

«تو خود حجاب خودی، حافظ، از میان برخیز». یعنی نه تنها برایش پایان نیست، بلکه مرگ نشانه صدق اوست.

که در قرآن فرمود: «فَنَمُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (95)

در روایات و بیانات پیشوایان دینی مطالب ارزشمندی درباره صدق آمده است، از جمله این که امام علی (ع) فرمود:

«الْصَّدَقُ مُطَابَقَةُ الْمَنْطِقِ لِلْوَضْعِ الْإِلَهِيِّ وَ الْكُذْبُ زَوَالُ الْمَنْطِقِ الْإِلَهِيِّ» (96)

یعنی صدق آن شایستگی است که با وضع حقیقت الهی مطابقت باشد و کذب عکس آن است. پس صادق در همه شؤون فردی و اجتماعی و مادی و معنوی در جهت انطباق با نورانیت حقیقت و تطبیق با واقعیت سیر می‌کند.

و باز امام صادق علیه السلام فرمود: به نماز و روزه دیگران فریب نخورید بلکه دیگران را از روی صداقتشان بشناسید: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سَجُودِهِ بَلْ أَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ» (97)

در دعای قرآنی آمده است:

«وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» یعنی صادق بودن آرزوی بزرگان دین است. «صدقه» را صدقه گویند چون با عمل حقیقی، کمبودها را تصدیق و جبران می‌کند و دوست را صدیق گفته‌اند، زیرا دوستان واقعی راست می‌اندیشند و اعتماد دارند و به حق جبران می‌کنند.

به هر حال، در صداقت سه چیز مد نظر است: اول خلوص در بندگی خداوند که جز حق را نبیند، دوم اخلاص نفس که بر تمایلات نفسانی وقعی نهد و سوم اخلاص در عقیده توحیدی، یعنی از شائبه حدوث دور بماند که منشأ طمأنینه روحی و کرامت انسانی خواهد بود. در حدیث آمده است:

«إِنَّ الصَّدَقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ وَ الْبِرُّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ وَ أَنَّ الرَّجُلَ لَيَصْدُقَ حَتَّى يَكْتُوبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدْقًا» (98) یعنی صدق به نیکی فرا می‌خواند و نیکی به بهشت می‌رساند و آدمی سرانجام در نزد خداوند، به عنوان صدیق مورد انعام

است. در روایات اهل بیت آمده است: «الصَّدَقُ صَلَاحٌ كُلُّ شَيْءٍ وَ الْكُذْبُ فَسَادٌ كُلُّ شَيْءٍ ع»

و امام صادق (ع) فرمود: «لَا تَعْتَرُوا بِصَلَاتِهِمْ وَ لَا بِصِيَامِهِمْ وَلَكِنْ اِحْتَبِرُوا هُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ»

فریب نماز و روزه دیگران را نخورید، بلکه آنان را از روی صدق گفتارشان بیازمایید.

گر طالب فیض حق به صدقی حافظ

سر چشمه آن ز ساقی کوثر پرس

مقام طهارت

قوله تعالى:

« فِيهِ رَجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَّهَرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ »

در این [قبیل مساجد] مردانی هستند که تطهیر را دوست می‌دارند و خداوند نیز پاکان را دوست می‌دارد. (99)
 « و عهدنا إلى إبراهيم و اسماعيل أن طهرا بيئتي للطائفين ». (100)
 « و طهر بيئتي للطائفين و القائميين و الرُّكَّع السُّجُود ». (101)

در این دو آیه به حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل فرمان می‌رسد که بیت خدا را برای طواف کنندگان، معتکفین و نماز گزاران تطهیر کنند. یعنی «طواف»، «اعتکاف» و «صلوة» آن چنان عزیز و ارزشمند و گران قدرند که باید دو پیامبر معصوم و عزیز، خانه خدا را که به افتخار «بیئتی» مفتخر است برای این سه دسته تطهیر کنند، آن هم نه طهارت ظاهر، بلکه تطهیر کامل نمایند، هم از رجس، هم از قذارت، هم از نجاست، چه در ظاهر و چه در باطن. آری نماز از مقام والایی برخوردار است که طهارت در مقدمه آن، مقارن با آن، و پس از آن مد نظر است.

طهارت ارنه به خون جگر کند عاشق
 به قول مفتی عشقش، درست نیست نماز

در آغاز سخن درباره طهارت به بیانات حضرت امام در کتاب سرالصلوة که تحت عنوان مقامات نماز آورده‌اند، اشاره می‌کنیم.

ایشان فرموده‌اند: همان طوری که نماز دارای مراتبی است، حسب مراتب و مقامات نماز گزاران، طهارت در نماز نیز، دارای مراتب و درجاتی است.

و «طهارت اهل ایمان»، تطهیر ظاهر است از ارجاس معاصی و اطلاق شهوت و غضب .
 و «طهارت اهل باطن» تنزیه از قذارت معنویه و تطهیر از کثافات اخلاق ذمیمه است.

و «طهارت اصحاب حقیقت»، تنزیه از خواطر و وسوس شیطانیه و تطهیر از ارجاس افکار و آراء ضاله مضله است.

و «تطهیر ارباب قلوب» نیز، تنزیه از تلوینات و طهارت از تقلبات و تطهیر از احتجاب به علوم رسمیه و اصطلاحات است.

و «طهارت اصحاب سر» تنزیه از احتجاب از مشاهدات است.

«طهارت اهل ولایت» تنزیه از تعینات و تجلیات اسمائیه و صفاتیه است.

و «طهارت ارباب صحو بعد المحو و تمکین» تنزیه و پاکی از تلوین بعد از تمکین است.

پس اولیای کامل دارای همه انواع طهارت اند، چنان که ظاهر آن‌ها پاک است از جمیع قذارات و حواس آن‌ها از اطلاق ارجاس و... تا آخرین مراتب طهارت را داراست.

خداوند تبارک و تعالی در آیه تطهیر، رسول خدا، امام علی علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را به داشتن عصمت که بالاترین مقام طهارت است ستوده است. تطهیر حقیقی همان عصمت است و فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (102)

یعنی خداوند اراده کرده است که پلیدی‌ها را از شما خاندان پیامبر دور سازد و شما را به پاکی سزاواری، پاک گرداند. از کلمه «پرید» استفاده می‌شود که عصمت در هر دو جهت اختیاری و غیر اختیاری مورد عنایت است. چون عدم فراموشی و نسیان غیر اختیاری است ولی وجود ملکه دوری از گناه اختیاری است، پس عصمت شامل هر دو جهت است.

باید دانست که برای هر يك از نمازهای سالکین، طهارتی شرط است خاص به آن که بدون آن، طهارت ممکن نیست. چنان که فرمود:

«لَا يُمَسَّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (103)

خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد
به آب دیده و خون جگر طهارت کرد

در آیات کریمه قرآن به تمام انواع طهارت اشاره شده است: طهارت جسمی (بقره/ آیه 222)، طهارت از شرک و بت پرستی (توبه / آیه 26)، طهارت از اخلاق سوء، (بقره/ 222)، طهارت مال (توبه / 103)، طهارت در اخلاق اجتماعی (مدثر / 4)، طهارت معنوی (توبه / 108)، طهارت ظاهری (مائده / 6)، طهارت قلبی (احزاب / 153)، طهارت در گزینش اجتماعی (آل عمران / 42).
و سرانجام ده صفت شایسته را در قرآن ذکر فرموده است که عبارتند از: اسلام، ایمان، قنوت، صدق، صبر، خشوع، صدقه، صوم، عفاف و ذکر که زمینه را برای طهارت آماده می سازند و یا از آثار و ابعاد طهارت اند.
امام صادق (ع) فرمود:

«مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الْمُخْلِصِ كَمَثَلِ الْمَاءِ وَلَتَكُنْ صَفْوَتُكَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى فِي جَمِيعِ طَاعَتِكَ كَصَفْوَةِ الْمَاءِ» (104)
یعنی مثل مؤمن، مانند آب است که تو هم باید با خدای خود در مقام عبادت و بندگی مانند آب صاف و خالص و روشن باشی و همان گونه که خدا فرمود: آب را طهور و پاک قرار دادیم و فرمود: «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُرًا.» (105) و وقتی سالک به مراتب کامل طهارت رسید، خود مُطَهَّرٌ خواهد شد.

این نجاست ظاهر از آبی رود
آن نجاست باطن افزون می شود
این نجاست بویش آید هفت گام
آن نجاست بویش از ری تا به شام

از مراجعه به کتاب الهی و اخبار و آثار اهل بیت (ع) معلوم می شود که اهمیت دادن به تطهیر دل، از تطهیر ظواهر جسمی و مالی برتر و بیشتر است، بلکه جمیع اعمال و افعال ظاهری مقدمه تطهیر قلوب است و طهارت قلوب خود به خود، طهارت دیگر را به همراه خواهد داشت.
بالجمله تطهیر قلوب از قذارات معنویه یکی از مهمات است، که انسان باید با هر عده و عده ای که شده و به هر ریاضت و مجاهده ای که هست، نسبت به آن قیام کند.

آخرین سفارش حضرت امام در باب طهارت با این سطر خاتمه می یابد: «و تطهیر کن پای تردد، در شؤون کثرت را، تا محرم محفل انس شوی، و قدم به فرق خود نه، تا لایق بساط عظمت گردی.
تطهیر پای تردد و تردید، نیل به یقین در وحدت و نفی کثرات در اتصال و مقام توحیدی میسر است. از آیات کریمه قرآنی، نکات بس قابل تعمق و دقت به دست می آید، از جمله این که عواملی که انسان را قدم به قدم به درجات والای طهارت نزدیک می سازد و انسان به این شایستگی بزرگ، یعنی مقام طهارت می رسد و مخصوصاً در نماز حائز این رتبه بالا و والا می گردد، عبارتند از:

- ۱ - ایثار و گذشت از مال (توبه / 103) و (مجادله / 12)
- ۲ - اهمیت به طهارت ظاهری (انفال / 11)
- ۳ - کاستن از روحیه کیریایی، (مدثر / 4)
- ۴ - هجرت از رجز و رجز و نجس (مدثر / 5)
- ۵ - پیوند با تاریخ دینی (حج / 26) و (بقره / 125)
- ۶ - طهارت روحی (توبه / 108)
- ۷ - هجرت در رحلت (اعراف / 82)
- ۸ - طهارت در حدیث (مائده / 6)
- ۹ - تزکیه نفسانی (بقره / 232)
- ۱۰ - خروج از تمنیات و تعلقات اجتماعی (آل عمران / 55)
- ۱۱ - قرآنت قرآن (عبس / 14) و (واقعه / 79)
- ۱۲ - رفت و آمد به مسجد (توبه / 108)

این امور دوازده گانه و دیگر اموری که مورد تذکر قرآن و توجه اهل بیت عصمت و طهارت است آدمی را به مرتبه والای طهارت نزدیک می‌سازد و مهم‌تر از همه امداد الهی و عنایات خداوندگاری است که دستگیر انسان‌های مستعد است.

شانزدهم

مقام عبودیت

قوله تعالی:

«فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ» (106)

در بسیاری از آیات کریمه «عبادت و صلوة» با هم ذکر شده که در بعضی از آنها، نماز تعیین و تشخیص عبادت است و در مواردی به عکس، عبادت متأخر ذکر شده است. در آن جا که عبادت قبل از نماز ذکر شده است، مانند آیه فوق‌الذکر، نماز نشانه‌های عبادت است و آن جا که نماز مقدم شده، نماز کار مایه عبادت می‌باشد. در معنای «عبادت»؛ ذلت، خدمت، خضوع، اطاعت، تسلیم، استحکام و مملوکیت ملحوظ است، بندگی و عبودیت ملازم با تعیین این هفت صفت است.

معمولاً لغت «عباد» جمع عید به معنای مطیع خداست و لغت «عبید» جمع عبد به معنای مطیع غیر خدا آمده است. ملاک در بندگی مملوکیت است و معلوم است که مملوک از مالک جدا نیست. البته در مورد بندگان خدا نیز کلمه عبید به جای کلمه عباد آمده است که ناظر به وضع خاصی است.

عرفا، در تعریف «عبادت» گفته‌اند: نهایت تذلل به درگاه الهی داشتن است و درجه بالاتر از آن «عبودیت» است که برای خواص حاصل می‌گردد و حق با تمام اسماء بر آنان تجلی دارد، و درجه بالاتر «عبودت» است که برای برگزیدگان از خواص است و مرحله‌شهود جان و روح آنان در مقام بندگی حضرت حق است و عباد، ارباب و صاحبان تجلیات اسماء الهی اند.

در آیات کریمه، به مراتب متعالی عبادت اشاره شده است:

آن جا که عبادت مورد نظر است، «فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ» بر آن اشعار دارد و آن جا که «عبودیت» است، فرمود: «و سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ» (107) و در آیه 52 سوره حج که برای خواص از خاصان مرتبه والای عبادت آمده، فرمود: «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» و نیز آیه 96 سوره اسراء و 128 اعراف به آن ناظر است.

به همین جهت، عرفا گفته‌اند: عباد و بندگان خدا آن‌هایی هستند که :

« هُمْ أَرْبَابُ التَّجَلِّيَّاتِ الْأَسْمَائِيَّةِ إِذَا تَحَقَّقُوا بِحَقِيقَةِ اسْمِهَا مِنْ أَسْمَائِهِ تَعَالَى » (108)

و به عبارت دیگر از میان همه مخلوقات ذی حیات یعنی حیوان، ملائکه و انسان، تنها انسان است که مظهر حق است. حیوان دارای مایه ظلمانی است و ملائکه دارای نورانیت و روشنی‌اند، ولی انسان مانند آئینه، از یک طرف دارای جیوه ظلمانی حیوانیت و از طرفی دارای شیشه نورانی ملکوتی است، که گفته‌اند :

آدمی زاده طرفه معجونی است

کز فرشته سرشته و ز حیوان

گر کند میل این شود به از این

ور رود سوی آن شود کم از آن

پس مانند آینه (ترکیبی از جیوه حیوانیت و شیشه نورانی ملکوتی) منعکس کننده صفات حضرت حق می‌باشد. پس انسان مظهر صفات الهی است. یعنی محل ظاهر ساختن صفات خدا، وقتی که خدا را به صفاتی مانند کریم، ودود، رحیم و غفور یاد می‌کنیم. باید بدانیم که انسان نیز مظهر همین صفات است و دارای کرم، رحمت، غفران و دوستی است و این تنها انسان است که به این درجه می‌رسد و باید برسد. روی این جهت عرفا گفته‌اند: «عَبْدُ اللَّهِ هُوَ الْعَبْدُ الَّذِي تَجَلَّى لَهُ الْحَقُّ بِجَمِيعِ الْأَسْمَاءِ»، است. بنده خدا آن است که حق تعالی با تمام اسماء بر او تجلی یافته است. «وَكَذَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ وَ عَبْدُ الرَّحِيمِ وَ عَبْدُ الْغُفُورِ» که مظهر رحمانیت و رحیمیت و غفران حق تعالی هستند. به همین جهت هر يك از پیشوایان دینی، یا دانشمندان مربوط و سالکان الی الله در مورد «عباد» تعبیری دارند که مراتب و درجات «عبادت»، «عبودیت» و «عبودت» را بیان می‌کند. از کسی پرسیدند: عبادت چیست؟ گفت: از اعتراض، اعراض کردن و قضا را به رضا پیش آمدن و تلخی قضا را به دندان تسلیم خائیدن است.

که هر چه جز یار نام او بشکن
هر چه جز عشق نام او غم کن

دقاق گفت: «عبادت» اصحاب مجاهدت را و «عبودیت» ارباب مکابدت، و «عبودت» صفت اهل مشاهدت بود. دیگری گفت:

«عبادت» به جای آوردن است آنچه تو را فرموده‌اند و عبودیت ترك اختیار بود در آنچه پیداشود از قدرت، چنانچه تواند و «عبودت» قیام شاهدانه و به حق طاعات است، چنانچه باید بود. بزرگی گفت: «عبادت» حاصل نشود مگر، با «رضا» که سرای اوست، و «صبر» که ردای اوست و «تفویض» که جان اوست و چنین «بندگی» سزاوار نازیدن است و آن چنان مولایی در خور لطف و عنایت است که گفته‌اند:

«فَإِنْ سَأَلُونِي فُلْتُهَا أَنَا عَبْدُهُ»

و إِنْ سَأَلُوهُ قَالَ هَذَاكَ مَوْلَائِي (109)

استاد ما گفت: عبادت میسر نگرده مگر آن که در او جمع باشد مراحل هشتگانه که عبارتند از: «تزکیه»، «تصفیه»، «تطهیر»، «تتحیه»، «تحلیه»، «تخلیه»، «تنمیه» و «تربیه» که در آیاتی از قرآن به اشارت آمده است، علاقه‌مندان به آیات 93 بقره، 103 توبه، 171 اعراف، 6 مائده، 103 توبه، 49 نساء، 121 احقاف، 75 حج، 21 اسراء، 164 انعام، 18 زخرف و دیگر آیات مراجعه کنند.

حضرت امام صادق (ع) فرمود:

«الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ، فَمَا فُقِدَ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ وَجَدَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ وَ مَا خُفِيَ عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ أُصِيبَ فِي الْعُبُودِيَّةِ» (110)

شاید معنایش چنین باشد که بندگی واقعی حضرت حق، گوهر گرانبهایی است که هویت کونی آن، ربوبیت و خداوندگاری است. یعنی وقتی انسان به درجه والای عبودیت الهی رسید و به نهایت عبودیت نائل آمد، قدرت و توانایی کار ربوبی دارد و ربوبیت یعنی مقام و توانایی قدرتمندی و پرورش دادن، چون در ربوبیت به پنهانی رسد و محو گردد، در بندگی تجلی می‌یابد. توجه دارید که مقام ربوبیت خداوند همان عنایت پرورشی اوست و آن کس که به بندگی در آید، مقام پرورش در هستی خواهد یافت. نه خالقیت و نه الوهیت «نعوذ بالله» که آن‌ها مقام اخص ذات خداوندگاری اوست.

زغال را دیده‌اید، پس از این که در کنار آتش ماند و مماس با آتش گردید به تدریج کار آتش را انجام می‌دهد، حرارت می‌دهد، می‌سوزاند و چون به اوج آتش گونگی رسید به مایه زغالی بر گشت می‌کند، هر چند که این مثال برای تقریب به ذهن است و باید انسان را والاتر از این مقام تلقی کرد. آری «انسان هم به مقام صبغة الهی می‌رسد.»

همان طوری که فرمودند: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا، وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ» (111)

رسول خدا (ص) فرمودند: برترین انسان‌ها کسی است که عاشق عبادت باشد به طوری که او را سخت به آغوش کشیده، و با قلبش دوست داشته باشد.

امام علی (ع) فرمودند: عده‌ای خدا را عبادت می‌کنند بر اساس رغبت به بهشت که عبادت تجار و مزد خواهان است. عده‌ای نیز خدا را می‌پرستند بر اساس ترس از دوزخ که این عبادت بردگان و ترسناکان است، ولی بعضی عبادتشان از روی حب و عشق است و بر اساس شکر، که این عبادت آزادگان است.

در جایی دیگر فرمود: «اعْبُدُ النَّاسَ مَنْ أَقَامَ الْفَرَائِضَ». به پادارنده واجبات، عابدترین مردم است و نیز فرمود: عبادت با حرامخوری همانند بنا نمودن ساختمان است روی شن‌های ساحل.

و نیز فرموده رسول اکرم(ص) است که:

«أَعْبُدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ. فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» که قبلاً در مقام احسان نیز گفته شد.

یعنی بدان گونه که خدای را می‌بینی، عبادت کن که اگر نمی‌بینی، او تو را می‌بیند.

در میزان الحکمة از امام صادق(ع) نقل شده است که خدای تعالی فرمود: «يَا بَنِي آدَمَ. أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ. أَطِيعْنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ حَتَّى أَجْعَلَكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ أَنَا أَقُولُ لِشَيْءٍ كُنْ فَيَكُونُ، أَطِيعْنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ أَجْعَلَكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ». یعنی ای بنی آدم من زنده بی مرگم، اطاعت نما در آنچه تو را مأمور ساختم تا تو را زنده بی مرگ قرار دهم و نیز من در آفرینش اشیاء می گویم باش، پس می‌باشد. تو هم اطاعت کن تا وقتی مثل من بگویی «کن»، «فیکون» شود.

بله عبادتم کن، تا وقتی مثل من بگویی «کن»، «فیکون» شود. (112)

اعجاز پیغمبران و کرامت ائمه و اولیاء را بعضی از اهل تحقیق از همین مقوله دانسته‌اند.

و چه نیکو فرموده‌اند:

«كَفَى بِي عِزًّا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا

وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا»

در حدیث قدسی و حدیث معراج به رسول خاتم(ص) خطاب شد: آیا می‌دانی بنده واقعی و عابد راستین کیست؟ گفت نه! گفت بنده راستین خدا کسی است که در او هفت صفت باشد: «عبادت کامل»، «ورع دورسازنده از حرام»، «سکوت در برابر بیهودگی»، «ترس در روز» و «گریه شب از خوف حق»، «حیاء در تنهایی»، «حلال خوردن»، «بغض دنیا خواهی»، «دوستی با نیکان».

در قرآن کریم، پیغمبران متعددی مدال افتخار بندگی و عبودیت دریافت نموده اند که به تعبیر علامه طباطبایی در جلد دوم تفسیرش، داستان پیغمبران يك سیر عبودی بنده به سوی خداست که مشتمل بر دقایق سیر، طلب، حضور، محبت و اخلاص می‌باشد، «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»، که بندگی رسول خاتم(ص) مطرح است. در میزان الحکمة، جلد 6 بیانی از حضرت امام صادق(ع) نقل شده است که فرمود: در تورات ذکر شده است. ای فرزند آدم فارغ شو از برای عبادت من تا پر کنم قلب تو را از بی نیازی و تو را به سوی طلب خویش و به خودت واگذار نکنم و بر من است که راه فقر را بر تو ببندم و دلت را از خویش پر کنم که اگر برای عبادتم فراغت نیابی، دلت را به دنیا مشغول می‌سازم و درماندگی‌ات را برطرف نمی‌کنم و تو را به خودت وامی‌گذارم. همین حدیث را حضرت امام خمینی (ره) در کتاب اربعین، ذیل حدیث بیست و هفتم ذکر فرموده، آن گاه به طور مشروح درباره فراغت قلبی در عبادات و مخصوصاً در مورد نماز توضیح داده‌اند. علاقه‌مندان می‌توانند برای تفصیل این مطلب به کتاب اربعین (چهل حدیث) امام (ره) مراجعه نمایند.

بوعلی سینا در تعریف عبادت در نمط نهم اشارات می گوید: «وَالْعِبَادَةُ عِنْدَ الْعَارِفِ رِيَاضَةٌ لِهَمَمِهِ»...

یعنی: عبادت از نظر اهل معرفت ورزش همت ها و قوای وهمیه و خیالیه است که در اثر تکرار و عادت دادن به حضور در محضر حق، همواره آن‌ها را از توجه به مسائل مربوط به طبیعت و ماده به سوی تصورات ملکوتی بکشاند و در نتیجه همه قوا تسلیم او شوند به حدی که هر وقت اراده کند که در پی طلب جلوه حق برآید، این قوا در جهت خلاف فعالیت نکنند، و کشمکش درونی میان دو میل علوی و سفلی ایجاد نشود و سرانجام بر هستی، ولایت یابد.

آری:

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند

فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی، هر دو جهانش بخشی

دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

بعضی گفته‌اند: عید از سه حرف ع - ب - د - تشکیل شده است:

«ع» یعنی: علم و معرفت به خدا

«ب» یعنی: بعد و دوری از غیرخدا

«د» یعنی: دُنُو و نزدیکی به خدا

که رسول اکرم(ص) هم فرمود: «أَوَّلُ الْعِبَادَةِ الْمَعْرِفَةُ» - نخستین گام در عبادت، علم و معرفت به خداوند است. و باز فرمود: «أَعْبُدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَلَا تَشْرِكُ بِهِ شَيْئًا»

بندگی کن خدا را بدان گونه که گویا می بینی او را و به او شرک نوز .

و امام صادق(ع) فرمود: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ، الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَ إِدْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ» (113)

از روایات اهل بیت اطهار نکات لطیفی در مورد عبادت استنباط می شود از جمله این که:

عابدترین مردم، کسی است که واجبات را انجام دهد.

تفکر در جهان هستی، آرامش در گفتار، افشای سلام، نگاه به دانشمند و به پیشوای عادل و به پدر و مادر و به برادر، و نیز طلب مال حلال و حسن ظن به خداوند و پوشاندن گناه، اخلاص در عبادت، تفقه و دین آموزی، چشم پوشی از محرمات همه و همه از بالاترین درجات عبادات است و فرمودند:

«الْعِبَادَةُ أَنْ لَا يَرْجُو الرَّجُلُ إِلَّا رَبَّهُ وَلَا يَخَافُ إِلَّا ذَنْبَهُ» (114)

عبادت خالص آن است که انسان، جز به خدا به چیز دیگری امیدوار نباشد و از هیچ چیزی جز گناه نترسد.

از آیات کریمه قرآن نکاتی بس ارجمند به دست می آید که به شمه ای از آن ها اشاره می شود:

۱ - عبادت منحصرأ برای خداست. «فَاتِحَهُ / 5»

۲ - نماز سکوی عروج به عبودیت است. «هُود / 87»

۳ - عبادت فلسفه خلقت جن و انس است. «ذاریات / 56»

۴ - تمام پیامبران انسان ها را به بندگی حق دعوت نموده اند. «85 تا 59 / اعراف و 84 تا 50 / هود»

۵ - بندگان واقعی خدا، درجنت الذات جای دارند. «فجر / 29»

ناگفته نماند که عبادت بیش از آنچه مربوط به کیفیت عملی و فعلی باشد، به بعد تفکر و علم و معرفت بستگی دارد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ، الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَ التَّوَاضُّعُ لَهُ»

و در جایی فرمود: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِدْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ»

و امام علی(ع) فرمود: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْفِكْرُ وَ الْفَقْهُ» یعنی بالاترین درجه عبادت، آگاهی و باورداشتن خدای تعالی و اندیشیدن در راه خداوند و درباره قدرت اوست.

البته انجام واجبات و فرائض، نشانه عبودیت است که به فرموده امام صادق(ع): «أَعْبُدُ النَّاسَ مَنْ أَقَامَ الْفَرَائِضَ» در غیر این صورت بردگی و اسارت است نه بندگی و عبادت که امام علی(ع) فرمود: «الْعَبِيدُ ثَلَاثَةٌ، عَبْدُ رِقٍّ وَ عَبْدُ شَهْوَةٍ وَ عَبْدُ طَمَعٍ» (115)

یعنی بردگان سه کس اند، برده زرخرید و برده شهوت و تمایلات و برده آز و طمع، «أَعَادْنَا لِلَّهِ»

هفدهم

مقام قنوت

قوله تعالی:

« يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ » (116)

و قوله تعالی:

« حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةِ الْوَسْطَى وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ »

یعنی: زمان نمازها مخصوصاً نماز میانی را نگاه دارید و قانتانه برای خدا قیام کنید.

در معنای «قنوت»، اطاعت، ذلت، انقیاد، اطاله، ادامه، دعا، امساک از کلام اضافی، طوع، رغبت، فرمان برداری، میل کامل و سکوت، ملاحظه می‌شود و نماز در حال قنوت یعنی دارا بودن تمام این مراحل و مراتب که در مرتبه دانی و عامی، وجود این حالت در محدوده ظاهری است، تا مراتب عالی که برای خاصان است و تجسم این حالات به حدی است که بنده واقعی خدا، وجودش منبع فیاض این حالات و اوصاف می‌گردد. یعنی در ابتدا نمازگزار این حالات را باید در خود ایجاد کند تا در مرحله بعد این حالات خود به خود در او ایجاد شود و تا در مرحله سوم انسان نمازگزار، وجودش منبع فیض این حالات شود و از قالب و قلب و روحش، اطاعت، تداوم، امساک، رغبت و سکوت تراوش کند.

زید بن ارقم گوید: گاهی در نماز با یکدیگر سخن می‌گفتیم، که این آیه نازل گردید، از آن پس از سخن گفتن ابا کردیم. (117)

«قنات» را از این جهت قنات نامند که آب به طور دائم و ملائم و طولانی در پایین و زیر زمین جریان دارد. قنوت در نماز هم، زمانی محقق است که دوام و طوع و اطاله در آن ملحوظ بوده، آدمی را جسماً و روحاً از سر حد تواضع و فروتنی به درگاه الهی پایین‌تر بیاورد و به خاکساری بکشاند. خواجه در ذیل آیه مورد بحث در معنای قنوت گوید:

«قنوت یعنی به نماز در آمدن با هیبت و بیرون شدن با تعظیم. تا در نماز است، به صفت ادب بود، تن بر ظاهر خدمت داشتن و دل در باطن حقیقت وصلت بخشیدن و با روح مناجات، سیر را به آرامی بردن است و سر فرود آوردن است.»

رسول خدا(ص) فرمود: نماز نور چشم من است که قنوتش دل را آرام و حفظش نفس را رام می‌کند. از معصوم (ع) رسیده است: قنوت آن است که تن در مقام خدمت، و دل در مقام حرمت باشد، با دست اشارت و با زبان عبارت و با دل نیت داشتن است و عبادت و نماز به قنوت است.

به حضرت مریم(س) خطاب آمد: به شکرانه این که خداوند تو را از میان زنان جهان برگزید، به درگاه خدا قانتانه سر فرود آور. «یا مَرِيْمُ اقْنُتِي لِرَبِّكَ واسْجُدِي و...» چرا که نماز قانتانه شکر نعمت های الهی است.

خواجه ذیل آیه 238 سوره بقره که سخن از قنوت به میان آمده است، نماز با روح قنوت را شکر گزاری از نعمت های الهی دانسته و در يك سخن مبسوط، مطلبی ذکر کرده است که شرحش چنین است. (این مطلب را مرحوم والد ما در رساله «سبیل الی الله» آورده است).

نماز بامداد را حضرت آدم به جای آورد [زمانی] که سحر گاهان از کتم عدم به وجود آمد، يك رکعت به شکر خروج از عدم و يك رکعت به شکر ورود به عالم انسانی، چون وجود کمال اول است و استعدادها کمال دوم اند. پس يك رکعت به شکر ایجاد و يك رکعت به شکر استعدادهای خود. پس دو رکعت در صبح شد و نماز صبحگاهان دو رکعت آمد و نماز ظهر را حضرت ابراهیم(ع) با حال قنوت ادا کرد، يك رکعت شکر توفیق قربانی دادن و رکعت دوم شکر تصدیق رؤیا و رکعت سوم شکر فدا و رکعت چهارم شکر خدا، چرا که فرمان ذبح فرزند را در نزدیک ظهر اجرا کرد و قربانی دیگری بهر فدا آمد و دستور رسید که حال، چهار رکعت بدین‌سان که گفتیم انجام ده. از این روی نماز ظهر چهار رکعت مقرر شد.

و نماز عصر را حضرت یونس(ع) با حال قنوت انجام داد، به شکرانه آن که خداوند او را از چهار زندان رهانید، «زندان لغزش خشم»، «زندان عصرگاهان»، «زندان آب»، «زندان شکم ماهی». او نیز چهار رکعت شاکرانه و قانتانه خواند و نماز عصر چهار رکعت معین گردید. و نماز مغرب را حضرت عیسی(ع) به جای آورد که آن هم شکر از نعمت‌های سه‌گانه خداوندی بود که او را بدون پدر آورده و در شکم مادر انجیل خواند و در گهواره سخن گفت. رکعت اول نفی خدایی از خود کرد چون نماز کرد تا بدانند برای خدا کرده نه برای خود که اگر عیسی(ع) خدا بود، دیگر احتیاج به خواندن نماز نداشت. پس از خود، خدایی را نفی کرد، در [رکعت] دوم اثبات خداوند گاری برای خداوند یکتا کرد و در رکعت سوم اقرار به یگانگی خداوند داشت. پس نماز مغرب سه رکعت شد.

و نماز عشاء و شام را حضرت موسی(ع) آورد که چهار رکعت به شکرانه «رفع غم»، «غم عیال» و «فرزند» و «برادر» و «دشمن» انجام داد و گفته‌اند کسی که چهار رکعت شام را قانتانه و با فرومایگی در درگاه الهی انجام دهد، خداوند مشکلات خانواده‌اش را بر طرف سازد و اخوت و برادری با مردم برایش بیاورد و دشمن را از او دفع سازد و نماز سحر و تهجد را مخصوص محمد خاتم الانبیاء(ص) سفارش کرد که در 9 آیه بر آن تأکید کرد. (118) البته همه پیامبران مأمور به نمازها بوده‌اند ولی نمازهای ذکر شده، نمازهای خاص آنان است، و در روایات دینی به جای کلمه «صلاة» از آنها با کلمه «قنوت» و «نفل» (ناقله) انبیاء یاد شده است. ناگفته نماند که نماز پیامبران و ادیان به گونه خاص خود بوده، نه به این گونه که فعلاً برای ماست.

خلاصه سخن این که، هویت «قنوت» در نماز، کار مایه شکر الهی است که نماز بی قنوت ورود در مسلمانی است و نماز قانتانه نیل به ایمان و ورود در جرگه مؤمنین است.

بزرگی گفته است: قنوت نماز، صفت قومی است که پیوسته بر درگاه حق، در مقام خدمت باشند و هنگام نماز نهاد ایشان، به کلی عین تعظیم گردد و از خجلت گناه همواره در سوز و حسرت باشد.

امامان علیهم السلام گفته‌اند: فرمان خدای به کار بستن از دو راه است، یکی از راه عبودیت و دیگری از راه محبت. البته حکم محبت برتر از حکم عبودیت است، چون این ادای وظیفه است ولی آن قنوت عاشقانه می‌باشد. این مقام عابدان است و عامه مؤمنین چنین اند و آن صفت قانتان است و صدیقان چنین اند، این به نعمت قانع شود و از راز ولایت باز ماند و آن به حضرت رسیده، در مشاهده دوست بیاساید.

حضرت ابراهیم(ع)، امت قانت بود و به خطاب: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا» مفتخر شده و به دربار حضور حق، از باب قنوت راه یافته بود. همه موجودات جهان هستی از باب طوع، قانت درگاه حق اند که فرمود:

.....(Anotates).....

(۱ شعر از همین نویسنده)

(۲ زبان عرفان: ناگفته نماند که تفهیم و تدریس هر علم به زبانی خاص نیازمند است و هر يك از علوم تجربی یا علوم انسانی، زبان مخصوص به خود را دارا می‌باشد. عرفان نیز یکی از علوم اسلامی است که عمدتاً از زبان اشاره و کنایه و استعاره بهره می‌گیرد و چون مفاهیم آن دارای گستردگی ویژه‌ای است، از اصطلاحاتی که دارای قابلیت و غنای مفهومی است سود می‌جوید و به همین جهت، از گذشته‌های دور مورد پذیرش و قبول بعضی افراد واقع نمی‌شده است. از طرف دیگر چون با بعضی از اصطلاحات و عقائد متصوفه اشتباه می‌شده، مورد انتقاد قرار می‌گرفته است. به همین جهت حضرت امام خمینی(قدس سره) در کتاب «صلاة العارفين» می‌فرماید: «از امور مهمه‌ای که تنبه به آن لازم است و اخوان مؤمنین و خصوصاً اهل علم» کثر الله امثالهم» باید در نظر داشته باشند، این است که وقتی کلامی را از بعضی اهل معرفت شنیدند، بدون حجت شرعی رمی به فساد و بطلان نکنند. خیال نکنند، هر کس اسم از مراتب نفس و مقامات اولیاء و عرفا برده، صوفی است یا مروج ادعاهای صوفیه است». سپس حضرت امام(ره) می‌فرماید: «به جان دوست قسم، کلمات نوع‌آن‌ها یعنی عرفای اسلامی، شرح بیانات قرآن و حدیث است». آن گاه با ذکر حدیث شریفی از امام صادق(ع)، یادآوری می‌کنند که «آیا این حدیث غیر از فنای ذاتی که در لسان عرفای اسلامی است به چیز دیگری قابل حمل است؟» و با نقل فرازی از مناجات شعبانیه، مطلب را روشن و تأیید می‌فرمایند. پس زبان عرفان، زبانی است برتر و وسیع‌تر و مقدس‌تر از هر زبانی.

(۳ سوره بقره، آیه 3

(۴ سوره ابراهیم، آیه 31

(۵ سوره طه، آیه 14

(۶ ماعون، 3 و 4 توبه، 54/ مائده، 91

(۷ مقامات به ترتیب حروف تهجی مرتب شده اند.

(۸ سوره هود/114

(۹ محال دو قسم است: اول محال عادی که معمولاً انجام نمی‌پذیرد مانند بارور شدن درخت خشک و دوم محال عقلی، مثال جمع میان دو نقیض است مانند این که يك چیز هم باشد و هم نباشد که محال عقلی است و انجام کار زشت از خدا نیز محال عقلی است. بحث از حسن و قبح به مناسبت طرح موضوع احسان است. به عبارت دیگر ادراك مصادیق احسان چون ذاتی است، در دسترس عقل هم هست.

(۱۰ احزاب/29

(۱۱ حج/35

(۱۲ ابدال، صلحا و اخیار، طبقه پنجم از طبقات دهگانه کریمان و مردان راه هستند.

(۱۳ سوره هود آیه 23

(۱۴ شعر از سعدی

(۱۵ ارعد/28

(۱۶ ابوالفضل حبیبش تفسیری در کتاب وجوه قرآن، صفحه 103 می‌گوید: ذکر در قرآن دارای 17 مصداق و وجه می‌باشد که ذیلاً ذکر می‌شود:

۱. وحی: سوره قمر/ 2. 25. تورات: سوره نحل/43

۳. قرآن: سوره انبیاء/4 2. لوح محفوظ: سوره انبیاء/105

۵. طاعت: سوره بقره/6 152. نماز جمعه: سوره جمعه/9

۷. نمازهای پنجگانه: سوره بقره/239 و سوره منافقون/9

۸. آگاهی 9. یاد کردن به زبان

۱۰. بزرگواری 11. یاد به دل

۱۲. نگاه داشتن 13. پند دادن

۱۴. اندیشه کردن 15. پیدا کردن

۱۶. توحید 17. پیغامبر

(۱۷) آیه 78 سوره حج

(۱۸) سوره احزاب، آیه 170

(۱۹) مائده، آیه 67

(۲۰) آل عمران آیه 103

(۲۱) نساء آیه 146 و حج آیه 78

(۲۲) الهی هَبْ لِي كَمَالًا اَلْاِنْقِطَاعِ اِلَيْكَ و اَنْرْ اَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا اِلَيْكَ «

(۲۳) تفسیر يك جلدی خواجه انصاری، ذیل آیه 33 سوره زمر.

(۲۴) سوره آل عمران، آیه 101

(۲۵) سوره نساء، آیه 175

(۲۶) میزان الحکمه / عصمت

(۲۷) سوره روم، آیه 31

(۲۸) در مناجات تائبین عرضه می‌شود .

فَذُخِّصْتُ بِالْاِنَابَةِ اِلَيْكَ و عَنَوْتُ بِالْاِسْتِكَاَنَةِ لَدَيْكَ فَاِنْ طَرَدْتَنِي مِنْ بَابِكَ فَيَمَنْ اَلُوْدُ و اِنْ رَدَدْتَنِي عَنْ جَنَابِكَ فَيَمَنْ

اعوذ / مفاتیح الجنان

خدایا من با بازگشت به سوی تو فروتن شده‌ام و با خواری به درگاهت نشسته‌ام، اگر از درگاهت مرا برانی به که

امیدوار شوم و اگر از کنارت دورم سازی به که پناهنده شوم.

(۲۹) رساله قشیریه / باب توبه

(۳۰) همان

(۳۱) رساله قشیریه / باب توبه

(۳۲) سوره نور، آیه 31

(۳۳) سوره ص، آیه 24

(۳۴) سوره ص، آیه 30

(۳۵) سوره غافر، آیه 13

(۳۶) سوره زمر، آیه 54

(۳۷) سوره زمر، آیه 17

(۳۸) صد میدان

(۳۹) آیه 5 سوره بینه

(۴۰) آیه 99 سوره حجر

(۴۱) سوره انفال، آیه 3

(۴۲) مصباح الشریعه

(۴۳) میزان الحکمه، باب توکل

(۴۴) خلق، مسبوق به عدم است و جعل، شرایط و آثار قرار دادی است و وضع، قرار دادهای متکی به شرایط و

لوازم است.

(۴۵) میزان الحکمه، باب توکل

(۴۶) رساله قشیریه، ص 105

(۴۷) همان

(۴۸) همان باب توکل

(۴۹) منازل السائرین

(۵۰) منازل السائرین

(۵۱) خصال صدوق، باب رباعیات

(۵۲) سوره بقره آیات 3 و 4.

(۵۳) غررالحکم

(۵۴) در بحث مربوط به اخلاق اسلامی تفاوت‌های فاحشی میان سجایای اخلاقی، محاسن اخلاقی، فضائل اخلاقی و ملکات اخلاقی ذکر شده که در این مختصر نمی‌گنجد و ما در نشریه کوچکی به نام مبانی اخلاق آن‌ها را ذکر کرده‌ایم

(۵۵) مصباح الشریعه

(۵۶) میزان الحکمه

(۵۷) سوره حجرات، آیه 3

(۵۸) سوره حج، آیه 32

(۵۹) سوره نساء، آیه 1

(۶۰) سوره نحل، آیه 2

(۶۱) سوره بقره، آیه 189

(۶۲) وجوه قرآن

(۶۳) ده گفتار شهید مطهری

(۶۴) نهج البلاغه

(۶۵) رساله سبیل الی الله از مرحوم والد ما مراجعه شود.

(۶۶) رساله قشیریه

(۶۷) رساله قشیریه

(۶۸) میزان الحکمه

(۶۹) سوره فاطر، آیه 18

(۷۰) سوره توبه، آیه 18

(۷۱) یکی از شایستگی‌های مبلغین دین حق، خشیت از خداوند است. یعنی تبلیغ آن‌ها ملازم با خشیت است، و چون دائمی است به اشفاق می‌رسند. و مبلغ دین خدا اگر به مرحله اشفاق برسد، خشیت را به نتیجه رسانده و در تبلیغش اثر به سزایی نهفته است.

(۷۲) غررالحکم

(۷۳) همان

(۷۴) نهج البلاغه

(۷۵) سوره زمر، آیه 23

(۷۶) سوره انبیاء، آیه 28

(۷۷) سوره طه، آیه 14

(۷۸) علاقه‌مندان می‌توانند به کتابی که با عنوان مذکور منتشر شده است، مراجعه فرمایند.

(۷۹) اربعین امام خمینی (قدس سره)

(۸۰) میزان الحکمه، ج 3، ص 426

(۸۱) مشارق الدراری / مقدمه / ص 95

(۸۲) شهاب الاخبار / نبوی / ص 102

(۸۳) قصار نهج البلاغه و غرر الحکم

(۸۴) طه آیه 124»

(۸۵) سوره توبه، آیه 103

(۸۶) زخرف، آیه 32

(۸۷) اگر چه خواجه، سکینت را مترتب بر «رعایت» دانسته اما مقام سکینت همانند عصمت، عمده‌اش بر افاضه فیض الهی مترتب است و «رعایت» مقدمات لیاقت آن را فراهم می‌آورد.

(۸۸) سوره بقره، آیه 45

(۸۹) مصباح الشریعه

(۹۰) میزان الحکمه، ج 5، ص 247

(۹۱) سوره یوسف، آیه 90

- ۹۲ به کتاب اربعین حدیث مرحوم حضرت امام خمینی(ره) ص 229، حدیث شانزدهم مراجعه فرمایید.
- ۹۳)سوره آل عمران آیه 17
- ۹۴)سوره احزاب، آیه 8
- ۹۵)سوره بقره، آیه 940
- ۹۶)میزان الحکمه
- ۹۷)خصال شیخ صدوق
- ۹۸)میزان الحکمه
- ۹۹)سوره توبه، آیه 108
- ۱۰۰)سوره بقره، آیه 125
- ۱۰۱)سوره حج، آیه 26
- ۱۰۲)سوره احزاب، آیه 33
- ۱۰۳)اضمیر در عبارت به قرآن و به هر چیز مقدس بر می‌گردد.
- ۱۰۴)مصباح الشریعة
- ۱۰۵)سوره فرقان، آیه 48
- ۱۰۶)سوره طه، آیه 14
- ۱۰۷) (۱۰۷) ۵۹نمل، 48 روم، 61 مریم و 28 فاطر
- ۱۰۸)حاشیه منازل السائرین
- ۱۰۹)رساله قشیریہ
- ۱۱۰)میزان الحکمة، باب عبادت
- ۱۱۱)میزان الحکمة
- ۱۱۲)میزان الحکمة، ج 6، ص 13
- ۱۱۳)اصول کافی
- ۱۱۴)نهج البلاغه باب قصار و غرر الحکم
- ۱۱۵)اتمام احادیث از میزان الحکمة، ج 6، باب عبادت نقل شده است.
- ۱۱۶)سوره آل عمران، آیه 43
- ۱۱۷)مجمع البیان، ذیل آیه 238 بقره .
- ۱۱۸)در کتاب راز شبانه «نماز شب» مشروحاً ذکر کرده‌ایم.